

شود»، «استاد من هستند» (جلسه ۶، ص. ۲۲۲). و بعد به استدلالات دیگران می پردازد و باز با همان حرفهای همیشگی. اما اصلاً اشاره ای به حرف آرمین نمی کند. بالاخره شبیه بعدازظهر، رئیس از او می پرسد راجع به ایرادات «سرکار سرهنگ آرمین توضیحاتی ندارید. اگر توضیحاتی دارید برای روشن شدن ذهن دادگاه بفرمایید»^{۱۴} آرموده درباره نقض پرونده توضیحی می دهد اما باز درباره ماده ۲۰۵ حرفی نمی زند. و کلاً دوباره جواب می دهند. میرجلالی می گوید اعضای دادگاه باید از میان کسانی انتخاب شوند که در زیر فرمان مصدق یعنی وزیر جنگ نبوده باشند، مثلاً افسران اداره بازرسی ارتش. باز شاهقلی حرف می زند که چرا جلسات را صبح و عصر تشکیل می دهید. دادگاه باید در ساعات اداری تشکیل شود. این کار برای ما مجال فکر و تهیه و آمادگی نمی گذارد. این کار هیچ جای دنیا سابقه ندارد. وقت اداری دادگاه هم مثل وقت همه ادارات دیگر است و «مفهوم ۱۸ ساعت کار از «وقت اداری» مفهوم نمی شود».

اعتراض آنقدر صریح و روشن است که آن روز جلسه را ساعت پنج و چهل و پنج دقیقه بعدازظهر تعطیل می کنند. فردا روزنامه ها نوشتند که «دیروز جلسه دادگاه فقط دو ساعت طول کشید».^{۱۵} این اولین عقب نشینی است. اما روز یکشنبه (۲ آبان) است که بن بست حقوقی پیش می آید و دادگاه و دادستان و داوران همگی همچون خردرگل می مانند؛ شاهقلی صحبت می کند و آنچه را که آن روز، آرمین به اختصار گفته بود توضیح می دهد. مثال می زند، ماده قانون می آورد؛ این اتهام، اتهام سیاسی است و این دادگاه صالح نیست. دادستان و اعضای این دادگاه (به استثنای رئیس دادگاه که بازنشست بوده است) مرئوس متهمان بوده اند و مرئوس حق قضاوت رئیس را ندارد. آقای آرموده گفتند که من که خود را مرئوس این آقایان نمی دانم. ما مرئوس بزرگ ارتشتاران فرمانده هستیم. شاهقلی می گوید:

«یک مفهوم این است که الان دادگاه محترم به فرمان بزرگ ارتشتاران منصوب شده اند، دادستان محترم به فرمان بزرگ ارتشتاران فرمانده منصوب شده اند. اگر مفهوم را اینطور تصور کنیم که یعنی خود بزرگ ارتشتاران، فرمانده است، چطور می شود قاضی، مدعی و متهم یک نفر باشد. یقیناً اینطور نیست... این اعتراض ما به صلاحیت است اما در

(۱۴) گیهان، ۲۴ آبان ۱۳۳۲.

(۱۵) اطلاعات، ۲۴ آبان ۱۳۳۲.

دادگاه‌های عمومی، صلاحیت تشخیص صحت و سقم این اعتراضات به عهده دادگاه محترم است ولی در دادرسی ارتش، خود دادگاه محترم صلاحیت ندارند که تشخیص دهند آیا ما... صالح هستیم یا نه؟ زیرا ماده ۲۰۵ می‌گوید: دادرسی‌های این دادگاهها در موارد رد این قانون باید از دخالت خودداری و مراتب را به مقامی که امر تشکیل دیوان حرب را داده است گزارش دهند تا در صورت وارد بودن دلایل، به جای آنها دادرسی‌های دیگری تعیین شود. «عین ماده موجود است... اجرای قانون محتاج به بحث زیادی نیست...» شما اعضای دادگاه باید فوراً دلایل ما را به مقامی که امر به تشکیل این دادگاه داده ابراز دارید و منتظر نتیجه باشید...»

دادگاه در گل فرو می‌رود: «رئیس دادگاه با دقت این ماده را یادداشت کرد. بی‌اندازه در آن دقیق شد. شاهقلی به کرات آن را تکرار کرد و بر روی کلمات آن اتکاء نمود و با تأکید می‌گفت «محل تأمل نیست و تعیین صلاحیت دادگاه با مقام دیگری است و شما وظیفه‌ای جز همین ندارید که گزارش بدهید و منتظر وصول دستور شوید... اعضای دادگاه هم متوجه این ماده و این استدلال شده بودند. دادستان نیز دست در زیر چانه گذارده عمیقاً به فکر فرو رفته بود. رئیس دادگاه هم مرتب ماده را مرور می‌کرد. دکتر مصدق چشم به لب و دهان سرهنگ شاهقلی دوخته باتکان دادن سر و گفتن «هوم هوم» او را تأیید می‌کرد. مرتب معین پور چشم از صورت شاهقلی بر نمی‌داشت و سرتیپ ریاحی... لبخند رضایت می‌زد»^{۱۴۲}. رئیس پس از مدتی تفکر گفت: «توضیحات بیشتری دهید که دادگاه روشن شود».

شاهقلی باز ماده را می‌خواند و باز توضیح می‌دهد: «این عین ماده است و من از خودم چیزی نمی‌سازم». «اگر در حکم دادگاه نوشته می‌شود به نام نامی بزرگ ارتشداران ابلاغ می‌شود، این مقصود نیست که بزرگ ارتشداران در مقام دادستان هستند».

رئیس مرتب از شاهقلی سؤال می‌کند و بالاخره از دادستان می‌خواهد توضیح بدهد. توضیح او این است که چطور سپید می‌تواند زیر دست سرلشکر باشد. «همه تحت او امر ملوکانه هستیم» «به هر حال می‌توان به آئین نامه‌های ارتش رجوع شود».

شاهقلی اضافه می‌کند که دادستان می‌گوید اگر محاکمه در این دادگاه باشد «مصلحت است». «بنده این مصلحت را نمی‌دانم. بنده هر چه توی این کتاب قانون

رفته می‌دانم. مصلحت در اختیار من نیست».

رئیس به جایی می‌رسد که پرسد «خوب اگر بخواهیم این نامه را بنویسیم، چگونه بنید نوشته شود». شاهتلی می‌گوید: «متن گزارش را هم بنده عرض کنم». حاضران می‌خندند و او اضافه می‌کند: «به این ترتیب: چون وکلای مدافع متهمین می‌گویند به استناد بند...» و همینطور ادامه می‌دهد و رئیس که بعد می‌بیند خیلی بد شده اضافه می‌کند «البته دادگاه وظیفه‌ای دارد...» «آزموده هم توضیح می‌دهد که بطور قطع اخذ تصمیم با دادگاه است». اما دیگر شل شده است و اضافه می‌کند «ولی باید بحث شود!» و شاهتلی یکی از کلمات قصار دادگاه را به زبان می‌آورد: «هیچ مصلحتی برای مملکت جز اجرای حق و حقیقت نیست. بعد از خدا این قوانین است که ما را نگه می‌دارد»^{۱۱۳}.

دادگاه بکلی وارفته است. آزموده حرفی نمی‌زند و اگر هم چند کلمه می‌گوید نامربوط است. شاهتلی ادامه می‌دهد. استدلال می‌کند:

«دکتر مصدق حق وضع قوانین درباره ارتش را داشت است و قوانین موضوعه بر اساس قانون اختیارات را نمی‌توان بر اساس تصویب نامه از بین برد. کسی نمی‌تواند جلوی آن قوانین را بگیرد مگر مجلس. بنابراین، این دادگاه باید بر اساس لایحه قانون دادرسی و کیفر ارتش تشکیل شود... حلال خود داتید».

و حضرات نمی‌دانند چه بگویند. رئیس از آزموده می‌پرسد. و آزموده درمانده است که چه بگوید. از آن هارت و پورتهای همیشگی دیگر خبری نیست: «سرکار سرهنگ بیانی می‌فرمایند که می‌ترسم سوء تفاهسی بشود و اگر من سکوت بکنم سکوت من دلیل بر رضا نیست» و به نوشته یکی از روزنامه‌ها می‌گوید: «بسیاری از استدالات ایشان را قبول ندارم و در ایراد صلاحیت دادستان تکلیف ندارد اظهار عقیده بکنند!»... می‌بینیم که اول باری است که می‌گوید می‌ترسد و بعد هم اضافه می‌کند که اصلاً من که موظف تبستم درباره صلاحیت حرف بزنم!

رسیدگی به صلاحیت در چنین وضعی به پایان می‌رسد. حدود دو بعد از ظهر است. دادگاه وارد شور می‌شود. خبرنگاران شرط بندی می‌کنند. خبرنگاران طرفدار دولت هم عقیده دارند که دادگاه به عدم صلاحیت خود رأی می‌دهد^{۱۱۴}. راستی

(۱۱۳) کیهان، ۲۵ آبان ۱۳۳۲.

(۱۱۴) اتحاد ملی، ۲۶ تیر ۱۳۳۲.

جواب استدلالات مصدق به کناره، استدلالات روشن و صریح شاهقلمی را چگونه می‌توان جواب داد؟

حدود ۷ بعد از ظهر جلسه را تشکیل می‌دهند قرار داد گاه خوانده می‌شود. با نثری بچه گانه و استدلالی احمقانه اعلام می‌کنند: پرونده نقضی ندارد، تحقیقات هم کافی بوده. شاه هم حق عزل دارد. آزموده هم مرئوس نبوده و ... در چند خط هم می‌نویسند که ایرادات وکلای مدافع متهم ردیف دو، تکرار ایرادات آقای دکتر محمد مصدق بوده «که در بالا توضیح داده شد» و بنابراین داد گاه صلاحیت خود را اعلام می‌دارد.

قرار داد گاه را که می‌خوانند، وکلای ریاحی نیستند. خبر ندارند که بیایند. ریاحی تک و تنها ایستاده. «مصدق در ابتدا خیلی ناراحت بود. مرتب چشمهای خود را مالش می‌داد و عرق خود را پاک می‌کرد. وقتی قرار به آنجا رسید که داد گاه خود را صالح می‌داند دکتر مصدق باتکان دادن سر، دو دست خود را با فشار شدید به هم می‌مالید... خون سرد نشسته بود ولی به دقت گوش می‌داد»^{۱۴۵}. یکبار به بزرگمهر گفت: یادداشت کن... «قرائت قرار که تمام شد تمام چشمها متوجه دکتر مصدق شد... دکتر مصدق بدون کوچکترین تکان و در کماش سکون و سکوت به رئیس داد گاه خیره شد و ابدأ جرفی نزد. به قدری این آرامش غیرمنتظره بود که خود اعضای داد گاه هم تعجب کردند»^{۱۴۶}. مردی بود که گفته بود تنها جرم من اینست که تسلیم خارجی‌ها نشده‌ام و دست آنها را از منابع طبیعی ایران کوتاه کرده‌ام و در تمام مدت زمامداری تنها یک هدف داشتم و آن این بود که ملت ایران بر مقدرات خود مسلط شود...

شاهقلمی با دفاع حقوقی خود نشان می‌دهد که این دستگاه مصوبات خود را هم زیر پا می‌گذارد. هم اوست که بار دیگر پس از آنکه داد گاه به صلاحیت خود رأی داد در فرصتی به سخن می‌پردازد و موجز و مختصر تمام تخطیات این داد گاه و دادستان را برمی‌شمرد و می‌گوید رویه کار این داد گاه به همان اصول و قوانینی هم که به نظر آزموده «باید ملاک عمل قرار گیرد» مغایرت دارد:

«قسمتی از امور پرونده که باید در مراحل تحقیق به عملی آید به جلسه دادرسی موکول شده است. قسمتی از جمع آوری مدارک و ضمیمه کردن آنها به پرونده که معمولاً باید قبلاً از تسلیم پرونده به دادستان به

عمل آید بعد از صدور قرار صلاحیت، در ضمن شرح کیفرخواست
 ضمیمه شد. قبل از اینکه دفاع از متهمین به عمل آید به تحقیقاتی
 شروع شده و شهودی خواسته شده‌اند که انجام آنها اگر به بعد از دفاع
 محول گردد به نظر می‌رسد که با قوانین دادرسی و کیفر ارتش که به نظر
 تیمسار آزموده باید ملاک عمل قرار گیرد مناسبتر خواهد بود»
 (جلسه ۲۳، ص. ۵۷۷).

در پاسخ اظهارات شاهقلی، رئیس دادگاه مجبور است اعتراف کند که:

«پرونده ناقص بوده است اما، قانون می‌گوید دادگاه می‌تواند شخصاً
 پرونده را تکمیل یا امر به تکمیل دهد» (جلسه ۲۳، ص. ۵۸۰).

اگر حقوق و قوانین را از وسائل و ابزار استقرار و تحکیم و محافظت هر طبقه
 حاکم اجتماعی بدانیم، وسائل و ابزاری که در غایت امر، در راه اثبات حقیقت
 حکام و سرکوب مخالفان به کار می‌رود، این کاربرد حقوق، آشکار و پنهان در
 محاکمات سیاسی رخ می‌نماید. مگر نه اینست که به تعریف شاهقلی «مجرم
 سیاسی کسی است که با رژیم مخالف است و در برانداختن آن می‌کوشد» پس در
 قبال چنین کسی است که دستگاه سرکوب با دست افزارهای حقوقی، سبانه به
 میدان می‌آید. برای سرکوب مخالفان است که «محکمه اختصاصی» به وجود می‌آید.
 یعنی محکمه‌ای که فقط برای سرکوب سریع و بیرحمانه مخالفان به وجود آمده.
 مخالفان از شهروندان نیستند که مشمول همان احکام و قوانین عادی قرار بگیرند.
 قاعده، متابعت و پیروی است و آن کس که این قاعده را به پرسش بگذارد
 استثنایی است و حساب آدم استثنایی هم با محکمه استثنایی است: محکمه
 اختصاصی اصلاً لفظ «محکمه» به معنی جایی که حکم می‌دهد، رساتر و بهتر از
 «دادگاه» است که می‌خواهد القاء کند که «دادگاه» محل عدل و داد است. نه،
 نیست. تازه اگر هم باشد، عدل و داد دار و دسته مخصوص است: ما آن‌ها که حکم
 می‌رانند تا از نظام مستقر، از خودشان دفاع کرده باشند. دادگاه بیطرف نیست آنهم
 دادگاه اختصاصی و خاصه دادگاه اختصاصی نظامی که به جرایم سیاسی رسیدگی
 می‌کند.

هر رژیمی را از دادگاه می‌آمایش می‌شود شناخت. اینجاست که می‌شود
 فهمید همه «بنی آدم اعضای یکدیگرند» ها، همه «زنجیرهای عدل انوشیروانی» و
 همه «عدل و داد و حق برای همه»، همه فریادها درباره «برابری در برابر قانون» و
 «اصل برائت» چه معنایی دارد. دادگاه سیاسی، نیمه شب بازی است: عدل‌ای را

آورده‌اند که عضو رژیم هستند تا یک مخالف رژیم را داوری کنند. دادستان هم نماینده و مدافع رژیم است. البته که حکم چنین دادگاهی از پیش معلوم است. یک نمونه پیدا کنیم که دادگاه سیاسی زیر بار نرفته باشد. نمی‌تواند زیر بار نرود. اینجا «حق و حقیقت» مطرح نیست، اینجا «مصلحت» مطرح است، «سرعت» مطرح است، «دقت» مطرح نیست. از این جهت است که در دادگاه نظامی که همه چیز پیشاپیش تعیین شده است وکیل مدافع حکم اعراب بی محل را پیدا می‌کند. از چه دفاع کند؟ در برابر کی؟ بگوید متهم آدم خوبی است و شما خطا کرده‌اید؟ و لااقل انصاف داشته باشید. و مقررات خودتان را رعایت کنید. اینها همه آهن سرد کوبیدن است. نظام حاکم باید بماند و برای حفظ و بقای آن، زندانی سیاسی باید از میان برود. حرف به همین روشنی است و این حرف روشن را معمولاً آقای دادستان می‌زنند. دادستان، مدعی العموم نیست. وکیل عمومی نیست. وکیل خصوصی است، وکیل خواص است. مدعی الخواص است و «خواص» یعنی آنها که بر قدرند، آنها که در قدرند. و آنها که در قدرند فقط یک هدف دارند: در قدرت ماندن. و برای در قدرت ماندن باید همه دیگران را سرکوب و نابود کنند و یا لااقل خاموش و خموش.

در محکمه مصدق همه این نکات به خوبی دیده می‌شود. و این همچنان که گفتیم، استثنایی است. حدود کارایی دفاع و استدلال حقوقی در یک محاکمه سیاسی را در این محکمه می‌توان به خوبی دید. با اینکه همه و حتی خود آزموده هم از «تاریخی» بودن دادگاه صحبت می‌کند هرگز خود به فکر پخش و نشر جریان دادگاه نمی‌افتند. آنچه در روزنامه‌ها منتشر می‌شود حاصل کار روزنامه نگاران و خبرنگاران تندنویس است. با اینکه دستگاه ضبط صوت گذاشته‌اند و جریان دادگاه را هر روز ضبط می‌کنند (از قرار معلوم، شاه به دقت می‌نشیند و نوارها را گوش می‌کند و روزنامه‌های هم در همان زمان به این نکته اشاره می‌کند)^{۱۴۷} اما هرگز به فکر پخش رادیویی دادگاه نمی‌افتند. با اینحال اینجا و آنجا روزنامه‌ها، نامه‌های، البته بدون امضای صریح، خوانندگان را چاپ می‌کنند که می‌نویسند «خوب است دولت جریان محاکمه را به رادیو وصل نماید»^{۱۴۸}.

صورتجلسات رسمی این دادگاه «بیمابقه» هرگز انتشار نمی‌یابد چرا که صورتجلسات حکم باروت را دارد و در عوض مرتب از سری کردن محکمه صحبت

می‌کنند و این تهدید تا آخر همچنان بر روی دادگاه سنگینی می‌کند: مردم نباید قضاوت کنند، ما باید قضاوت کنیم. ما هم اینجا نشسته‌ایم و شما هم حرفی دارید بنزد ما حکم را بخوانیم. جریان دادگاه را منتشر نکردن هم مثل بسیاری دیگر از تعهدات و ابزار سیاست سرکوب و اختناق، از همان موقع شروع می‌شود^{۱۱۹}.

در این محکمه مصدق باید در هم شکسته شود. او مظهر راه دیگر و کار دیگر بود. این راه و کنار باید به یک پول میاه بدل شود تا دیگر دربارهٔ مخالفت با شاه و دربارهٔ «خیالات خام در سرها پرورانده نشود». انجام این بزرگ را به مرد کوچکی محول می‌کنند: مرتبپ آزموده.

به گونه‌های برآمده و قیافه استخوانیش به عنوان «دادستان ارتش» ظهور می‌کند. در کارهای قضایی بی تجربه نیست. سالها در دادرسی ارتش بوده. در سال ۱۳۲۵ به هنگام اعتصاب کارگران نفت که متعجبانه کشتار ۲۳ تیر شد، ایشان دادستان بوده‌اند! (جلسه هفدهم ص. ۴۲۴) در دوران خود مصدق در تجدید نظر قوانین دادرسی ارتش دخالت داشته و در کمیسیونها می‌نشسته تا برای از بین بردن

(۱۱۹) می‌که در این کتاب انتشار می‌یابد براساس یادداشتهای جناب سرهنگ بزرگمهر و ... سعاده از مطالبی است که روزنامه‌های اطلاعات، کیهان و پست تهران دربارهٔ شروع جریان محاکمهٔ دکتر مصدق انتشار دادند. برای تهیهٔ متن «صورتجلسات»، آنچه در این سه روزنامه انتشار یافته با یکدیگر مطابقت داده شده تا حتی المقدور متن کاملتری به دست آید. برای استفاده از سوابق امر در دادرسی ارتش کوششهایی هم صورت گرفت که مع التاسف به نتیجه مطلوب منجر نشد. باید گفت که مصدق هم در تهیهٔ لوایح دفاعی خود از صورتجلساتی که در روزنامه‌ها انتشار می‌یافت استفاده می‌کرده است و به عبارت دیگر آنچه در روزنامه‌ها از جریان مذاکرات انتشار یافت در خود محکمه نیز دارها و مدارها مورد استناد قرار گرفت. به هنگام تشکیل دادگاه تجدیدنظر، که اعضای این دادگاه می‌بایست صورت جلسات دادگاه بدوی را بخوانند با مشکل روبرو شدند. سرلشکر جوانی رئیس دادگاه تجدیدنظر در مصاحبه‌ای از این مشکلات چنین سخن می‌گوید: «اعضای دادگاه تصمیم گرفتند که برای سرعت در کار و استفاده از بیاناتی که در صورت جلسات قید نشده از فیله [نوار ضبط] دادگاه بدوی استفاده نمایند ولی وقتی که خواستیم استفاده نماییم به اندازهٔ مدت جلسات دادگاه باید ما بنشینیم و به صحبت‌های شمرده دادستان و دکتر مصدق و سرنشینیه ریاحی و وکلای مدافع آنها گوش کنیم. ناچار قرار شد از طریق فرانت پرونده به کار خود ادامه دهیم و باز در اینجا به مشکل دیگری برخوردیم و آن سریع نوشتن منشی‌ها و پانته‌نات آن بود که خود منشی‌ها هم نمی‌توانستند از مدخضی بخوانند و با توجه به این عوامل است که کار فرانت پروندهٔ منظور دکتر مصدق با دقت و تأنی پیش می‌رود» (اتحاد هلی. شمارهٔ ۳۰۵، ۳/۱۲/۱۳۳۶).

«محاکم اختصاصی» لایحه بنویسد. به این مناسبت به خانه مصدق هم که مقرر نخست وزیر بوده رفت و آمدی کرده. می‌گویند سابقه روانی هم داشته و باز هم می‌گویند که در ماههای آخر حکومت مصدق، در نشست و برخاستهای افسران هوادار مصدق شرکت می‌کرده و با ایشان همدلی و همفکری نشان می‌داده و البته دودوزه بازی می‌کرده. گفتیم که روز ۲۷ مرداد هم در سخنرانی ریاحی در دانشکده افسری حضور داشته. خودش می‌گوید «من سرباز ساده‌ای بیش نیستم... هیچگاه تحت تأثیر اغراض قرار نمی‌گیرم» (جلسه ۱۶ ص. ۴۰۱) لفظ «وظیفه» از دهانش نمی‌افتد. باز هم خودش می‌گوید: «اینجانب نیک می‌دانم که منظور از آفرینش هیچ نیست جز انجام وظیفه!» (جلسه ۱۵، ص. ۳۹۰) و بعد هم با آن هیکل نحیف در دادگاه فریاد برمی‌آورد که: «چون کوه در اینجا انجام وظیفه می‌کند» (جلسه ۲۳ ص. ۵۸).

ریاحی در دادگاه می‌گوید «بنده شخصاً به شرافت و پاک‌ی ایشان ایمان دارم» (جلسه ۱۸، ص. ۴۲۸). قزاق قاضی پاک و شریف، از حرفهایش بوی فرهنگ و سواد می‌آید. قوه استدلال و قدرت اقناعی هم ندارد. نه گفته‌هایش حکایت از هوش و ذکاوتی می‌کند و نه آن همه مقاله‌هایی که در دوران مقصوبیت (سالهای چهل به بعد) در روزنامه‌ها نوشت؛ همین مقاله‌ها را جمع کنیم و منتشر کنیم بهترین سند را برای روشن کردن ماهیت رژیم گذشته به دست داده‌ایم. آدمی حقیر، زبون، پرمدعا، «درستکار»، مقتدر وظیفه‌شناس و در مجموع، مترسک مضحک و خنده‌آوری، افزاینده بر کشتگاه کودتاچیان و اربابانشان. آزموده پرورده و محصول و مظهر این رژیم کودتاست. بدون او و امثال او، مفلوکهای «درستکار» و خونخواهی کار راه نمی‌افتاد. اینها همه‌جا، آلات و ابزار رژیمهای فاشیست مآب هستند. در آن سالها، از کنار خیابان، شماره‌ای از روزنامه‌های کهنه را خریدم. خواننده‌ای به روی عکس آزموده نوشته بود: «فحاش دادگاه نظامی». روزی که مقصوب شد و از کار افتاد العموتی وزیر دادگستری امینی به او نسبت داد: «برادر ایشن» ۱۵۰.

از بیست و پنجم آنان تا پنجم آذر، طی نه جلسه، آزموده یکباره صحبت می‌کند و به اصطلاح به دفاع از «دعانامه» خود می‌پردازد. معلوم است که کیفرخواست را از اول تهیه نکرده است. متنی است که روزبه روز تهیه می‌شود (و چه بسا در اطاقی در مجاورت تالار محکمه) و به دست او می‌دهند. دیگر مثل آن روزهای اول نمی‌گویند. که وظیفه من رسیدگی به جرائمی است که از ساعت یک

بعد از نیمه شب ۲۵ مرداد تا عصر ۲۸ مرداد توسط متهمان صورت گرفته است. این قید را متهمان باید رعایت کنند. او آزاد است. خودش می گوید: «خواهی نخواهی جملاتی نیز در پاسخ آن قسمت از اظهارات آقای مصدق که به منظور سپاسی و انحراف افکار گفته اند به عرض می رسانم» (جلسه ۵، ص. ۱۸۹). و علاوه بر این «چون برای یک دادگاه اعم از نظامی و عمومی سابقه متهم و روحیات او و خصایلش عامل مؤثری برای قضاوت است» (جلسه ۹، ص. ۲۹۴) «دادستان برای اثبات مدعای خود بایستی آنچه در نهاد متهم است بگوید» خودش با غرور می گوید «صدای من، صدای ملت ایران است» (جلسه ۹، ص. ۲۸۶) و بعد هم اضافه می کند که «برای اینجانب اثبات این ادعا بسیار آسان است» (جلسه ۸، ص. ۲۶۵) و با اینحال ادعا می کند که «در این لحظات این خداوند است که به من نیرو می دهد» (جلسه ۸، ص. ۲۶۲) هر چند که روزنامه ها می نویسند که او نیروی خود را از چند تنی می گیرد که هم سابقه و کائشی دارند و هم از یار و یاوران حکومت کودتایند. در این میان اسامی عمیدی نوری، مهدی پیرامته، ابراهیم خواجه نوری و حجازی را ذکر می کنند. آزموده هم تکذیب نمی کند و در جلسه می پذیرد که من از همه کمک گرفته ام (جلسه ۹، ص. ۲۹۴ و جلسه ۲۷، ص. ۶۴۹). اما همه نیروهای کمکی مثل اینکه کفاف کار او را نمی دهد چون بالاخره دست به دامان «دادستان محترم» می شود که «به داد اینجانب برسید» (جلسه ۸، ص. ۲۶۵). هر چند که آزموده، دادستان نیست همه کاره دادگاه است. هر کس که حرف می زند، او هم اجازه می خواهد و صحبت می کند. در صحبت هایش به گوینده توهین می کند، به دادگاه دستور می دهد، راه پیش پای رئیس می گذارد و بعد هم به قول خودش با «قاطعیست» تکرار می کند که مصدق ضد شاه است و می خواسته «مصدق شاه» بشود. در پاسخ به بزرگمهر از اینهم دیگر فراتر می رود تا قدرت استدلالش را نشان دهد. بزرگمهر توضیحی می دهد که ریشه و منشاء اتهام الحاد مصدق در چیست و این حرف از کجا ریشه گرفته: در زمان وزارت مالیه خود، مصدق جلوی منافع عده ای را می گیرد آنها هم این بازی را درمی آورند. آزموده فریاد برمی آورد که این آقای وکیل نباید با من چنین حرف بزنند و مرا نوکر استعمار معرفی کنند و بگویند عامل خارجی هستیم. من اعدام مصدق را می خواهم... البته بین حرف های آن وکیل و توضیحات این دادستان هیچ رابطه منطقی وجود ندارد. و عجب نیست. دادگاه سرکوب از هیچ منطقی تبعیت نمی کند جز خودمیری.

در این مواقع معمولاً رئیس دادگاه می گذارد آزموده حرفش را بزند و بعد می گوید «فعللاً تنفس می دهیم» و در تشکیل مجدد جلسه هم به کسی اجازه

پاسخگویی به آزموده را نمی‌دهد. که «شتر دیدی ندیدی!» (برای نمونه نگاه کنید به جلسه ۲۳، ص. ۵۸۳ و جلسه ۲۹، ص. ۶۹۲) آزموده در جریان دادگاه می‌کوشد تا با تهدید و ارباب و داد و فریاد، رئیس دادگاه و قضات را در سرکوب مصدق راهنمایی کند؛ جاویدجا و وقت و بیوقت، هر جا که می‌بیند ممکن است دادگاه تحت تأثیر مصدق قرار بگیرد و به او اجازه صحبت بیشتری بدهد برمی‌خیزد و رشته سخن را به دست می‌گیرد و آشکارا رئیس دادگاه را سرزنش می‌کند که چرا سخت‌گیری بیشتری نمی‌کند. مصدق در یکی از جلسات محکمه تجدید نظر (جلسه ۱۵ اودیبهشت ۱۳۳۳)، خود به این رفتار اشاره می‌کند که آزموده «در دادگاه بدوی از این سیاست پیروی می‌کرد که دادرسان را تهدید کند و دادرسان و رئیس دادگاه از تعلق من جلوگیری کنند تا من نشوانم جواب بیانات بی‌مدرک او را در دادگاه عرض نمایم»^{۱۵۱}.

آزموده خواهان سرعت عمل است. باید کار را زودتر فیصله داد. «در یک دادگاه نظامی باید هر چه زودتر تکلیف بیگناه یا باگناه را معین کرد. این سرلوحه دادگاه نظامی است یعنی رعایت اصل سرعت و تاکنون در این دادگاه رعایت نشده. اطفال دبستانی هم می‌دانند که در یک دادگاه نظامی دنبال زیر و زبر و صفت تفصیلی و عالی، اسم فاعل و مفعول نمی‌روند. می‌دانند که وقتی طرف ادعا، افسر است، افسر یا جرم سیاسی اساساً «آب و آتش است» (جلسه ۶، ص. ۲۲۰). «به خدا قسم تشخص ایتکه دادگاه صالح است یا نیست کاریکامت بود (جلسه ۶، ص. ۲۲۴) و بیخود آنقدر وقت را تلف کردند حالا هم اگر او پرحرفی می‌کند این باز هم تقصیر مصدق است که او را به پرحرفی وامی‌دارد! (جلسه ۱۱، ص. ۳۱۹).

مرتب اصرار می‌کند که نباید وسط صحبت من حرف بزنید. به رئیس دادگاه می‌گوید جلوی این کار را بگیرد. یکبار که یکی از وکلا حرف می‌زند (جلسه ۲۳، ص. ۵۶۹) به او درس اخلاق می‌دهد که چرا ساکت نمی‌نشینید، بی ادبی می‌کنید. پس ادب کجا رفته! اما مشکل اساسی آن مجرم سرسخت است که «همین طوریکه در حال چرت زدن است مواظب است چه موقعی کلمه‌ای بگوید» (جلسه ششم، ص. ۲۶۰) «وقتی من صحبت می‌کنم این متهم مثل همه متهمین ساکت و آرام نمی‌نشیند و گاهگاهی در ضمن توضیحات من جملاتی می‌پراند. [این موضوع] به خوبی می‌رساند که هنوز این متهم سرسختی خود را نشان می‌دهد». (جلسه ۱۴،

ص. ۳۷۰). «این عمل متهم از نزاکت هم دور است» و اگر این کار را بکند «تقاضا توأم کرد جله سرتی شود» (جلسه ۱۵، ص. ۳۹۳).

تک جمله های مصدق به کلی رشته حرفهای آزموده را پاره می کند. دست پاچه می شود و قافیه را می یازد و می ماند. استدلالش را فراموش می کند و «بهر حال» می گوید و حرف دیگری را شروع می کند. یکی دوبار مصدق حرفش را قطع می کند. تأییدی می کند یا تکذیبی. باز آزموده درمانده است. مصدق ادامه می دهد کم کم جملاتی را می گوید که آزموده هم طوطی وار تکرار می کند، و یکپهلو متوجه می شود که مصدق حرفهایی با سسه ای از نوع حرفهای با سسه ای ادعانامه را به دهانش گذاشته است و سراسر ادعانامه به سخره گرفته شده. این دیگر اوج کار است؛ مدعی العیون به مضحکه ای بدل شده. همه می خندند، و آزموده «بهر حال» گویان ادامه می دهد! (نگاه کنید به جلسه دهم، ص. ۳۰۲).

یکی از وکلای مدافع در توصیف روحیات آزموده می گوید «متأسفانه خیلی به سرعت تحت تأثیر اعصاب قرار می گیرند. این یک خصوصیتی است که وقتی اشخاص تحت تأثیر قرار می گیرند منطق را فراموش می کنند». (جلسه ۳۱، ص. ۷۴۷). چنین است چهره و رفتار آزموده. حال بینیم از نظر او مصدق کیست چه کرده است و با او چه باید کرد؟

آزموده می گوید: «بنده و آقای دکتر مصدق یکدیگر را خوب می شناسیم» (جلسه ۱۷، ص. ۴۲۳). «این پسر مرد هفتاد و چند ساله» «مردی است باهوش و با فراست. دارای روحیه قوی، مردم شناس، برای تغییر روحیه خود و برای تغییر و شکل و قیافه ظاهری خود قدرت و توانایی بیحد و حصری دارد. این مرد متحمل و با استقامت است. این مرد پشتکار عجیب و غریبی دارد. این مرد باغی و خودخواه است» [مصدق تک مضراب می زند: «خدا لعنتش کند»]! و آزموده به سیم آخر می زند: «بیباک است، لجوج است، مفاک است». در عین حال مجنون است و حيله گر» و بعد نتیجه می گیرد «که مجموع این صفات واژه ای است که به آن می گویند عوامفریبی» (جلسه ۸، ص. ۲۶۲) این «مجنون» اساساً بویی از ایمان نبرده، «ایمان ندارد»، «خبث نیت»، «سوء نیت دارد». «عوامفریب» است، «باغی» است. سراسر «مکر و فریب و خدعه و تیرنگ» است. «لجوج و خودخواه سنگدل و تهمت زن» است. از «سالوس و ریا» آکنده است. «مقر علیل و مالیخولیایی» دارد و «روح شرارت». «اساساً معتقد به هیچ اصل و اصولی نیست». «اشک نمناح» می ریزد و «الم سنگه» به راه می اندازد. «خجالت نمی کشد»،

«اراجیف می‌گوید»، «فصه سرایی و بیان پاوه و بیهوده» می‌کند، «سفسطه و مغالطه» می‌کند. «مسخره بازی» درمی‌آورد؛ «ژست‌هایی» می‌گیرد که «حتی چارلی چپلین هم این ژست‌ها را به‌خود نمی‌گرفت»، «این دست خدمات که او را وادار می‌کند خودش را اسباب مسخره دنیا کند»، «رشته سخنانی بهم می‌بافد، می‌گیرد، می‌خواهد، می‌خندد تا وضع مسخره به‌خود گیرد و آبروی ما را در دنیا بریزد تا راحت شود»، «با حرکات و اطوارش خویشش را عفتضیح کرد»، «تمام کارهایش مسخره است». این «شخص تبهکار و خطرناک» که من او را «در روی نیمکت جانیان... نشان‌دهام»، «با کمال وقاحت و بی‌شرمی» در میان صحبت من «حرف می‌زند». این «غلام بچه دربارهای قاجاریه» که «خانه ۱۰۹ را بر سرش خراب کردند»، «دارای درجه دکتری در تمام فنون شرافت و جنایت» است. «مقام فرعونیت» می‌طلبد. «در عین اینکه خود را قوی نشان می‌دهد بسیار ضعیف می‌باشد». «سیاست استعماری را تعقیب می‌کرده است» نوکر استعمار است. «اگر زیاد حرف بزند به دنبال این خواهم رفت که ثابت کنم شخص دکترم مصدق دیرزمانی صیامت خارجیان را بازی می‌کرده». «این آقایان خود عامل خارجی بوده‌اند». یا از کيفرخواست حرف بزند و یا «بلایی به روزگارش خواهد آمد که ثابت شود مادر دهر چنین تبهکاری نژادیده است». «این مرد برای ایران جز تنگ چیزی به بار نیاورد». این «مجرمی» است که «در تاریخ جنایات بشر کمتر نظیر و نمونه‌ای دارد». «ارواح شهدای ۲۸ مرداد هم اکنون گلوی او را می‌فشارند» و مصدق اضافه می‌کند: «خفهام کرده» (جلسه ۹، ص. ۲۹۳). «البته که اکثریت قریب به اتفاق مردم کشور «همه نجیب و شریف و با ایمان هستند» این مرد «جماعتی را قریب داد»، «هم حزب منحلّه توده را قریب داد، هم جوانان این کشور را و هم اصناف و احزاب دیگر را، خلاصه همه ایرانیان را. خلاصه در اوصاف او گفتم مردی است حیل‌گر». چنین آدمی چه کرده است که «برای ایران چیزی جز تنگ به بار نیاورد»؟ آزموده با همان «منطق کوبنده!» توضیح می‌دهد: «دکترم مصدق معجونهای عجیب و غریبی دور و بر خود داشتند». «دستگاه وحشتناک و مخوف مصدق السلطنه» چگونه کار می‌کرد؟ «یک مشت عجزه را به اسم وزیر به خانه ۱۰۹ می‌خواند و آنها در راهروها و اطاقها چای می‌خوردند، سیگار می‌کشند و با پیشخدمتهای آقا صحبت‌های متفرقه خودمانی می‌کنند؛ در همان لحظات» او «به نام نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی در روی تخت‌خواب لمیده» و بر اساس دواصل مملکت را اداره می‌کند «اول وادار ساختن اشخاص به جاسوسی» و «دوم واگذار کردن مشاغل حساس و مهم کشور به اشخاص بی‌شخصیت و

یا به اشخاصی حیون و محافظه کار و متملق و چاپلوس و زیون و بیچاره». «او اطلاع از زوایای صندوقخانه ها داشت. بساط جاسوسی که این مرد در این کشور به راه انداخته بود در هیچ زمانی سابقه نداشته. او نمی توانست ببیند دوفر با هم دوست هستند. شیوه او ریختن تخم نفاق و شقاق بود... او روی تخت خواب خوابیده بود و جاسوسان پیشمار داشت». و بعد وضع مملکت را تشریح می کند:

«هر رجل پیری را جاسوس خوانند. جوانان را وادار کرد که پیرمردان را به بازی نگیرند». «این اصناف ملی یک فرد روزانه و دایمی داشتند»: کار این فرد روزانه و دایمی چه بود؟ این مأمور می باید به مجرد احساس خطر، کرکره ها را پاتین بکشد و در را ببندد. روزی ۵-۱۰ تومان مزد این آدم بود. درها را که می بست، مردم «بیچاره ای در آن مقازه می ماندند» تا «مردم باد و زنده باد» تمام شود و «این شاید نیمروزی به طول می کشید»! از وضع عفت عمومی هم که قبلاً اشاره کردیم که «در شبهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد در خیابانهای تهران یا نوامیس مردم چه معامله ای می شد». باز هم گفتیم که مصدق با حذف اسم شاه از دعای صبحگاهی و دعای شامگاهی سربازخانه ها، «نیروی جانبازی را از سربازان گرفت» و «سربازان را شرمنده ساخت». همه این کارها برای چه بود؟ او می خواست با استعمار مبارزه کند؟ نه، اینهم دروغ بزرگی است. او خود نوکر استعمار است. مصدق هیچگاه مبارزه ضد استعماری نکرده است. مبارزه ضد استعماری را قائم مقام و آنهم تحت راهنماییهای جد اکرم فضل الله زاهدی شروع کرده است^{۱۵۲} و مصدق همیشه خرابکار و منفی بوده است. پس او چه می خواست بکنند؟ او می خواست: «مجلسین را بکوبد، پادشاه را بکوبد، تمام رجال کشور را جاسوس بخواند و غرور ملی ما را چریجه دار کند» و برای همین منظور بود که «این مرد... دربار و شاهنشاه را به پیشیزی نمی خرید» (جلسه ۴، ص. ۱۱۸). و اینجا آرموده باز هم به بیان فلسفه تاریخ خود می پردازد:

«یک ملت و یک کشور مانند یک خانواده پابرجا نمی ماند جز اینکه علاوه بر شئون مادی و ظاهری پابند و معتقد به اصول و مبانی معنوی باشد. کشور باستانی ایران به جرأت می توان گفت تا زمان زمامداری آقای مصدق پابند به آن اصول معنوی بوده. ولی متأسفانه در زمان صدارت این مرد آن اصول همه زیر پا گذاشته شد».

۱۵۲) در همانروزی که آرموده این چنین نطق می کند، زاهدی هم پیامی به ملت ایران می فرستد که من خود از بنیانگزاران نهضت ملی هشتم ولی ستن پالایشگاه چه ضررهایی برای ما داشته است و باید شرکت نفت را هرچه زودتر به راه انداخت (اطلاعات، اول آذر ۱۳۳۲).

بنابراین اگر مصدق را به محاکمه کشیده‌اند به خاطر لطمات مادی و اقتصادی نیست: «لطمات مادی قابل جبران است» ولی آنچه جبران آن اگر متعین نباشد خالی از اشکال نیست؛ لطمه‌ای است که به شئون معنوی و مبانی اخلاقی و خلاصه به اصول و مبانی یک کشور وارد می‌شود». این شئون معنوی و مبانی اخلاقی کدام است؟ آزموده اعتقاد دارد «همه این اصول و مبانی عبارتست از اینکه سربقای کشور ایران روی پایداری سلطنت است» (جلسه چهارم، ص. ۱۷۱). لطمه مصدق به این «شئون معنوی و مبانی اخلاقی کشور» یعنی به «بساط سلطنت و پادشاهی» است که ویرا مستحق اشد مجازات می‌کند: «مصدق مرد نیست تا مرد است». نیت شوم او «بهم زدن اساس حکومت و تخت و تاج و سلطنت» بوده است. و «من مفتخرم که به آرزوی خود رسیدم و مصدق السلطنه را تسلیم دادگاه نمودم». «و این عملی را [هم که اکنون] انجام می‌دهم یکی از افتخارات خود می‌دانم» او «باید وسط میدان سپه به دار آویخته شود. سرتیپ ریاحی [هم] باید در سینۀ همین سربازخانه قصر جلوی مسلسل گذاشته شود» اقا این کافی نیست: «معتقدم مقامات رسمی کشور باید برزندگانی این مرد رسیدگی کنند» (جلسه ۸، ص. ۲۶۱).

فرزانگان که اکنون علاوه بر وزیر پست و تلگراف سخنگوی دولت هم شده است دو روز بعد (۲۷ آبان) در مصاحبه مطبوعاتی خود از این پیشنهاد استقبال کرد و گفت کمیونی به کار مصدق در سطح ملی رسیدگی می‌کند و ضمناً اظهار کرد که «مردم» از اینکه برای مصدق تقاضای اعدام شده است رضایت دارند و این عمل را تأیید می‌کنند.^{۱۵۳} اقا همه عکس العمل‌ها از نوع عکس العمل این تبعه امریکا و وزیر کابینه کودتا نبود^{۱۵۴} که چند ماه بعد، که شایعات گوناگونی درباره اختلاس و

(۱۵۳) اطلاعات، ۲۷ آبان ۱۳۳۲.

(۱۵۴) سخنان آزموده در دادگاه، موجی از تفریت و خشم عمومی را برانگیخت و چنان اثر «نامساعدی» داشت که روزنامه‌های «مجاز» و «علنی» نیز به اعتراض برخاستند: «اتحاد ملی» در سرمقاله‌ای نوشت که «مصدق مایه تنگ ایران نیست» (آبان ۱۳۳۲)، «ایران ما» نظریات موافقان و مخالفان محاکمه مصدق را منعکس کرد (۲۳ آبان ۱۳۳۲). اکنون دیگر برخی از کودتاگران نیز زبان به شتمت آزموده گشوده بودند. دکتر بقایی در سرمقاله‌ای با عنوان «هیچ دادستانی حق ندارد به متهم توهین کند» (شاهد ۳۰ آبان ۱۳۳۲) نوشت: «در نتیجه ایرادات و انتقادهایی که از گوشه و کنار درباره جریان محاکمه جناب دکتر مصدق السلطنه به اطلاع ما رسید مجبور شدیم با وجود گرفتاریهای زیاد قسمتی از وقت خود را صرف مطالعه جریان دادگاه بنمائیم. متأسفانه باید اعتراف کنیم که قسمتی از ایرادات و انتقادهایی که شنیده بودیم

ارتش‌اء او بر سوزبانها افتاد به ناگهان گذرنامه آمریکایی را به کار انداخت و به وطن اصلی خود بازگشت و هیچگاه نیز «خاطرات» خود را ننوشت که از «دل‌وریه‌ها» و

وارد و بجا بود و رویهم رفته این دادگاه آن موثقت و مقامی را که می‌بایست احراز کرده باشد نتوانسته است به دست بیاورد و یا حفظ کند» بعد می‌نویسد که ما «ایراندستانی راجع به ادعائنامه و تذکراتی راجع به جریان محاکمه پیدام داده بودیم» اما «با کمال تاسف باید بگوئیم که آثار زیادی از توجه به تذکرات فوق در جریان محاکمه دیده نمی‌شود». وی می‌نویسد: «جناب دکتر مصدق‌السلطنه تمام این جنایات [نهمت، افتراء، هتاک و فحاشی...] را نسبت به ما مرتکب شد و جنایات خطی بزرگتر و مهمتری نسبت به کشور به قانون مقدس اساسی ما داشت مرتکب می‌شد ولی ما تمام این اجوائی ما نمی‌توانیم اجازه بدیم قبل از اینکه جرم او به ثبوت رسد در محضر دادگاه غیر از کلمه متهم اسناد دیگری به او داده شود... ما هم مانند جناب آقای دادستان معتقدیم که خون جناب دکتر مصدق‌السلطنه کثیف است... جناب دکتر مصدق‌السلطنه بدبخت‌ترین و شقی‌ترین افراد روزگار است» و «با این تفصیل اگر ما او را دیوانه بدانیم شاید از حقیقت زیاد دور نرفته باشیم ولی... جناب آقای دادستان حق ندارد در جلسه رسمی او را مصدق به دیوانگی بکنند زیرا اگر او از همین کلمه «مجنون» اتخاذ سند کرد و این صفت را پذیرفت کار محکمه مشکل خواهد شد... آنوقت چکار می‌کنید؟ آیا جز اینست که قضات مجبورند حرف او را بپذیرند؟ مگر آنکه جناب آقای دادستان بیاید و حرف خودش را پس بگیرد و عذر بخواند...» و بعد باز هم «اعضای محترم دادگاه» را ارشاد می‌کند که فراموش نکنند که «هنوز در این کشور اشخاصی هستند که حقیقت را دوک نکرده‌اند و هنوز واقف به جنایات جناب دکتر مصدق‌السلطنه نشده‌اند. اینها فقط خدمات او را در نظر دارند و هیچ کس هم نمی‌تواند منکر این خدمات بشود».

قلم به دست دیگر کودتاجیان ابراهیم خواجه‌نوری است که پاسخیابی به اینکه «چرا محاکمه دکتر مصدق علنی شد؟» را موضوع «مکتوب ۱۲۹» خود قرار می‌دهد (خواندنیها، شماره ۱۷، سال ۱۴، آبان ۱۳۳۲). به این مناسبت آفریننده «لله آقا» و نویسنده «بازیگران عصر طلایی» (که شاید خود الهام‌بخش تحلیل روانکاوانه آرموده از مصدق باشد)، قول به روانکاوی مصدق می‌پردازد و تشخیص می‌دهد که «شدیدترین عطش مصدق هم ستاره صحت بودن است و نه قدرت طلبی... در واقع تمام قدرتهای بی سابقه‌ای که مصدق به دست آورد نه بر روی خود «قدرت» بود و نه برای «خدمت» بلکه بیشتر برای اطفای شهوت شهرت بود که در بعضی اشخاص از قبیل او به حد «آزار روحی» می‌رسد و هر کس به این «آزار» مبتلا شد جان و مال و مملکتش را «اجباراً و بلااراده» فدای اطفای این شهوت می‌کند». و سپس اضافه می‌کند که «در این مورد عده زیادی به دولت اعتراض می‌کنند که با علم به عهارتی که مصدق در بازی کردن نقش خود دارد... محاکمه او را چرا علنی کرده و وسیله به این خوبی به دست او داده؟... می‌گویند در یک جامعه ضعیف‌نوازی مثل ایران، چه وسیله‌ای برای تبلیغات شخصی بهتر از محاکمه یک پیرمرد عیلمی می‌شود تصور کرد که به دست یک عده چکمه‌پوش محاکمه شود؟»

«جانبازیها» ی ایام کودتا شرحی به دست دهد!

بیانات آرموده در دادگاه تنها نمونه‌ای گویا از متطق زور و خفقان و سرکوب

در این موضوع بحث زیادی در محفل الله آقا شد و له و علیه زیاد صحبت کردند. بالاخره مرشد گفت تمام بیانات شما را به دقت گوش کردم ولی اگر منم به جای سپید زاهدی بودم به دو دلیل غیر از این نمی‌کردم: زیرا صحیح است که دیدن صدها عکس نشسته و خوابیده پیرمرد علیی که نخست وزیر مقتدری بوده و امروز مغلوب و مقهور است احساسات ملت رقیق قلبی مثل ایرانی را متهیج می‌کند. این راست است ولی از طرف دیگر آئین عالی جوانمردی حکم می‌کند برای کسی که سر «زاهدی مغضوب» را به جازه گذاشته، «زاهدی نخست وزیر» در محکمه اش عدالت را به معنای درجه رعایت نماید. مثل شوالیه‌های نجیب قرون وسطی به حریم خود اجازه دهد با حربه‌ای که می‌خواهد از خود دفاع کند. این یک دلیل دیگر اینک ملت باهوش ایران دارای یک عقل سلیمی است که دیر یا زود راهنمای احساساتش می‌شود و آنوقت بدون تردید شدد و ترور و ریا و عوامفریبی را با جوانمردی واقعی مقایسه می‌کند و حق هرکس را معنایاً یا ماده کف دهنش می‌گذارد... پس با وجود تأثیر موقتی تمام عوامفریبی‌ها، بالاخره حق و باطل در نظر ملت معلوم می‌شود... بنابراین علنی بودن محاکمه مصدق آن ضرری را که مرعوبین تصور می‌کنند ندارد. بلکه بعکس ملت جوانمرد پسند ایران یک تصدیق جوانمردی به نخست وزیر دعا گوگ‌شکن خود می‌دهد و این در پیشرفت کارهایش بعداً تأثیر زیاد خواهد داشت».

آقا بحث درباره محکمه مصدق بعدها و در جریان محاکمه تجدید نظر، نیز ادامه یافت و عده‌ای از مشاوران و صلاح اندیشان نظام کودتا چنین کاری را اشتباه می‌دانستند. آقای اشخر که در هفته‌های نخست محاکمه بدوی در روزنامه کیهان مقالاتی را در «سیئات اعمال» مصدق نوشت که موجب چنان تنزلی فوری و فرفروان در فروش روزنامه شد که کیهان نویسان خود را مجبور دیدند که از خوانندگان عذرخواهی کنند و مقالات بی‌امضای وکیل آینده فارسی را ناتمام گذارند، در آغاز محکمه تجدید نظر باز قلم برمی‌دارد و به کسانی چون ارسلان خلعتبری، نماینده دیگر مجلس، می‌تازد که چرا می‌گویند و می‌نویسند که مصدق نباید محاکمه می‌شد. عده‌ای «محاکمه دکتر مصدق را یکی از لاشتهاهای بزرگ دولت می‌دانند که به محبوبیت دکتر مصدق کمک کرد. این عقیده منحصر به آقای خلعتبری نیست. این را من از بعضی دوستان هم شنیده‌ام که محاکمه مصدق هیچ مصلحت نبود... از حیث نظر هم موقعیت دکتر مصدق رعایت می‌شد، هم دیگر بر سر زبانها نمی‌افزاد و بهانه به دست تب‌ماجران نمی‌داد. بسیار خوب، ولی بالاخره باید گفت که با آقای دکتر مصدق چه معامله باید کرد. آقای خلعتبری به سکوت گذرانده‌اند» (خواننده‌ها، شماره ۷۳، سال ۱۴، ۵ خرداد ۱۳۳۳، ص. ۳۶-۳۰). می‌بینیم که بالاخره کودتاچیان نمی‌توانند پنهان کنند که محاکمه مصدق در واقع به محاکمه کودتاچیان بدل شد و قحاشی‌های چتون‌آمیز آرموده نتوانست از قدر و منزلت مصدق در افکار مردم هیچ بکاهد. آرموده در دادگاه برای آنکه ثابت کند که بیانگر خواست قاطبه ملت ایران است به ناگهان در روز شنبه

است. این منطق، ضد فرهنگ است. در این منطق، استدلال جایی ندارد، تناقض گویی روش متداول است. و جعل تاریخ و دروغپردازی هسته اصلی کلام را

۳۰ آبان اعلام می‌کند که به من نامه‌های فراوانی هر روزه می‌نویسند تا مرا در خونخواهی خود تأیید کنند و بعد در جلسه به قرائت برخی از آنها می‌پردازد و بقیه را برای ضبط در پرونده «تقدیم حضور دادگاه محترم» می‌کند. این «نامه‌خوانی» و «حمایت از دادستان» از این پس ادامه می‌یابد لذا اینجا هم قضیه زود به محقره کشیده می‌شود. آدمی، عباس خاندانی، از رفستجان نامه می‌نویسد و برای دستگیری قاطمی ۷۵۰۰ تومان جایزه تعیین می‌کند (جلسه ۳۶، ص. ۱۷)، چون کشتی آلمان نامه می‌نویسد که مصدق را به کشتی گیری بخواهد، کسی از قزوین رسد که مصدق «مفسد فی الارض» است. موضوع برخی از نامه‌ها هم ناعدستی و عدم عمل مصدق در امور مالی است، چیزی که آزموده هم سخت به آن دلبنده است. نامه‌ای را واند که نویسنده می‌گوید از مصدق آسیابی را به سالی ۱۵۰۰ تومان اجاره کرده بودم، هشت تومان هم خرج تعمیر و مرمت آن کردم و بعد مصدق آسیاب را به ماهی چهار هزار تومان به داد و پول مرا هم نداد. مصدق فوری می‌گوید مدارک را بدهید تا رسیدگی کنم. آزموده می‌زند: شاید اصلاً موضوع این نامه دروغ باشد! (جلسه ۳۳، ص. ۵). فرزاتگانها، به نوریها، استخرها و دروغتویها فقط از این دادگاه حمایت می‌کردند.

اما در مورد فرمایشات حکیمانه لاله آقا در باره رعایت آئین عالی جوانمردی از طرف نخست‌وزیر «چکمه پوش» که از «شوالیه‌های تجیب قرون وسطی» تبعیت می‌کند و اینکه «بالاخره حق و باطل در نظر ملت معلوم می‌شود» و «ملت جوانمرد پسند ایران یک تصدیق جوانمردی» بدخست‌وزیر دماغ‌گوشکن می‌دهد. مصدق در چهاردهم اسفند ۱۳۴۵ وفات یافت و شاعران در مرگ او گفتند.

گیرم

بیرون از این حصار کسی نیست

گیرم در آن گوانه نگویند

گاین موج روشنائی مشرق

بر نخلهای تشنه صحرا، یمن، عدن

با آبهای ساحلی نیل

از یخشش کدام سپیده‌ست

اما

من از نگاه آینه

هرچند تیروتار

تشکیل می‌دهد. گوینده اینجا و آنجا به ارزشهای عامی استناد می‌کند که در نظر شتونندگان می‌باید خدشه ناپذیر و جاویدان باشد: اهلیت و احترام پیران و

شرمندهام که : آه

در سوگت ای درخت تناور

ای آیت خمسته در خویش زیستن

با لیدن و شگفتن

در خویش با روشن شدن از خویش

در خاک خویش ریشه دوآندن

ما را

حتی امان گریه ندادند

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی (م. سرشگ)

و این شعرها بر سر زبانها تکرار شد. زاهدی در ۱۳۴۳ در سوئیس درگذشت. و شاعری با سرودن این ماده تاریخ تصدیق «جوانمردی» او را به دست همگان داد و بیانگر احساسات عمومی شد:

زاهدی مرد انگور او گم باد

لانه هوش و طرد و کژدم باد

استخوانش به اسفل المدرکات

در اجاق عذاب همیزم باد

شاعری گفت سال مرگش را

"لحدش مستراح مردم باد"

استعمار و ارتجاع و حکومت و دربار و شاه نیز هیچگاه کینه مصدق را از دل بیرون نکردند. سپهبد بازتشیست آرموده در ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ نیز در گیهان مقاله می‌نوشت تا مصدق را لجن مال کند و «اختر بزرگ» زندگی حقییر خود را یادآور شود. قحاشی به پیرمرد همواره یکی از مضامین سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های «آریامهر» خاصه در ایام بحرانی بود. در کفرانه‌های مطبوعاتی سال ۵۷ نیز این مضمون چندین بار تکرار و تکرار شد. در افتتاح مجلس هجدهم (بهار ۱۳۳۳)، مصدق زدایی به یکی از اوجهی‌های خود نزدیک شد. مهدی مشایخی سخنرانی غرابی در سینیات اعمال مصدق ایراد کرد و گفت که مصدق می‌خواست در ایران اعلام جمهوری کند (نگاه کنید به مذاکرات مجلس در پست نهران، ۶ اردیبهشت ۱۳۳۳). عبدالصاحب صفایی نیز در روز افتتاح مجلس، علیه مصدق اعلام جرم کرد (۲۶ فروردین ۱۳۳۳). متن آن سخنان و این «اعلام جرم» را باید خواند تا از کینه دشمنان استقلال وطن و توکزان استعمار نسبت به مصدق و نهضت ملی تصویری به دست آورد.

سالخوردگان، بی‌تجربگی و سبکسری جوانان، عفت عمومی و امنیت خصوصی، نظم و بی‌اعتمادی و هراس از هر تغییر، اطاعت و فرمانبرداری و وظیفه‌شناسی، «سلطنت موهبت الهی است» و ارتش پاسدار سلطنت و مملکت و همه این ارزشها، در مجموعه‌ای از دروغ و افترا و تهمت درهم بافته می‌شود. «تحلیل روانی» جانشین تحلیل حقوقی می‌گردد تا نشان دهد که متهم از روز نخست، از بدو ولادت، مجرم بوده است. اصلاً همینکه پا به عرصه وجود گذاشته است خود مرتکب جرمی شده است. آزموده می‌گوید مصدق علیه اساس حکومت ایران قیام کرده است اما این قیام، ریشه‌های دیرین دارد و «در ابتدای کار مانند میکروبی موزی و خطرناک که در روزهای اول در بدن شخص غیر مرئی باشد غیر محسوس بوده است» (ص. ۱۱، کیفرخواست). اگر «تحلیل روانی» دست‌افزار اصلی آزموده است تا نشان دهد که دادگاه با جانی بالفطره‌ای روبرو است وی به تحلیل تاریخی هم می‌پردازد. اما این سخنان او نیز یکسره ترهات و اباطیل است. به دامستان پایه‌ریزی مبارزات ضد استعماری ملت ایران توسط جد اکرم تیمارزاهدی اشاره کردیم می‌توانیم مثالهایی دیگر و از جمله نقش محمد رضا پهلوی در رهبری و حمایت از نهضت ملی شدن نفت را یادآور شویم. این خصیصه اصلی روشهای فاشیستی است که از تاریخ می‌هراسند. و همین جهت هم در همه حکومت‌های خفقان و سرکوب، تاریخ بازنویسی می‌شود تا به میل حکام زمانه آراسته و پیرامته گردد. فاشیسم، دشمن حافظه است. همه باید دچار تبیان شوند و فقط آنچه را به یاد آورند که اهل حکومت می‌خواهند. لازمه دوام حکومت‌های خودکامه و فاشیست مسلک، شست‌وشوی مغزی همگان است. نباید علل وقایع را در گذشته جستجو کرد. هر واقعه در یک لحظه پدیدار می‌شود. از زیربته بیرون می‌آید و نه پیشینه‌ای دارد و نه علل موجه‌ای. تاریخ فاشیستی، بی‌پدر و مادر است و تنها علل «روانی» و عوامل «فردی» در آن راه می‌یابد. محکمه مصدق مظهر روشن اعمال این روشهای فاشیستی است. اما سردمداران که خود چنین رفتار می‌کنند هر لحظه نیز می‌دانند که کسی به آنها باور ندارد. و از همین رو نیز هر لحظه بیشتر و بیشتر می‌گویند تا بلکه سخن گویانز که «دروغ بزرگ بگوئید تا رستگار شوید» مؤثر افتد و گره از کار ایشان بگشاید. بی‌معنی نیست که آزموده در میان سخنان خود به ناگهان بر زبان می‌آورد که «من تردید ندارم که او در این دادگاه به عنوان دفاع برای من ارزشی قائل نمی‌شود» (جلد ۸، ص. ۲۶۵). می‌داند که هیچکس برای او و حرفهایش ارزشی قائل نیست. یکبار به اعتراض برمی‌خیزد که چرا وکلای مدافع به صحبت او گوش نمی‌دهند و از

رئیس دادگاه می‌خواهد که به آنها «اخطار کند» اما منتظر اخطار رئیس دادگاه نمی‌شود. و خود خطاب به وکلای مدافع آمرانه می‌گوید: «گوش کنید». و مصدق شوخ طبعانه توضیح می‌دهد که «اگر حرف می‌برد توجه باشد همه گوش می‌کنند» (جلسه ۱۹ صفحه ۴۴۹). بار دیگر که مصدق بنه اعتراض، از حضور در جلسه خودداری می‌کند و بد اعتصاب دست می‌زند، پس از مدتی بالاخره به جلسه می‌آید و می‌گوید: «عذر بنده و عدم حضور بنده برای این بود که نمی‌توانستم با آزادی از خود دفاع کنم... ولی بعد از اینکه... فرمودند حضور بنده اجباری است و اگر نیابم همانطور که فرمودند بنده را با زنجیر و دستبند می‌آورند گفتم چه لزومی دارد که من زحمت زنجیر و دستبند به کسی بدهم... خودم در دادگاه حضور می‌یابم و الان هم آمده‌ام و حضور پیدا کرده‌ام چون اجازه نمی‌دهند در آن مسائل از خود دفاع کنم ناچار در اینجا شرف حضور پیدا کرده‌ام و با اجازه شما می‌نشینم. مخصوصاً صحبت‌های آن مرد برای من فرح بخش است. گوش می‌دهم و استماع می‌کنم» (جلسه ۳۱، ص. ۷۲۷). «یعنی صحبت‌های فرح بخش آن مرد» ملال انگیز و اشمعزآور است و سخن کودکانچیان و سرکوبگران، یکسر همین است. از پیش، معلوم است که چه می‌گویند و از پیش هم خوانندگان و شنوندگان میدانند و داوری کرده‌اند و بی‌توجهی نشانه بارز احساس عمیق تحقیر آنها نسبت به گفتار سرکوبگران و عملة اختناق است.

همه کوشش آزموده در این است که بحث محکمه را در چهارچوبی که خود می‌خواهد محدود و محبوس بدارد: همه چیز از ساعت یک نیمه شب ۲۵ مرداد آغاز شده؛ در این ساعت که نخست وزیر قانونی، ناگهان و بکهو طاعی می‌شود. این طغیان در یک لحظه حادث می‌شود، لحظه‌ای که از گذشته جداست و با لحظات پیشین پیوندی ندارد. و این اتهام طغیان، اتهام سیاسی نیست و «دادگاه به هیچ وجه صلاحیت» ندارد که «داخل امور سیاسی بشود» (جلسه ۳۱، ص. ۷۲۷) و بعد هم مرتب تکرار می‌کند که «ارواح شهدای ۲۸ مرداد گلوی متهم ردیف یک را می‌فشارند»!

جواب این حرفها روشن است و بارها و بارها تکرار می‌شود که اگر اتهام تغییر رژیم و برهم زدن اساس سلطنت سیاسی نیست «پس چه اتهامی را آقای دادستان محترم می‌توانند سیاسی ذکر نمایند» و اگر مصدق قصد برهم زدن اساس سلطنت و تغییر رژیم را داشته است این عمل که کاریکروز نیست و احتیاج به پیش‌بینی و تهیه مقدمات و طرح دارد. «تمام این مقدمات بایستی در زمان نخست‌وزیری متهم فراهم شده باشد، یعنی در دوره پیش از ۲۵ مرداد. بنابراین

نمی‌شود بحث را به ۲۵ تا ۲۸ مرداد محدود کرد. این استدلال را شاه‌قلی می‌کند که با سخنانش، اساس حقوقی محکمه را متلاشی کرده است». اما این مصدق است که از آغاز «دفاع سیاسی» را انتخاب می‌کند و تا پایان نیز این روش دفاعی را کنار نمی‌گذارد و «دادستان» و رئیس محکمه را مجبور می‌کند که هر بار سخن او را قطع کنند و نشان دهند که وی در دفاع از خود آزادی ندارد.

مصدق از همان آغاز می‌گوید من نخست وزیرم، نخست وزیری که به دست استعمار و عوامل داخلش به زندان افتاده است و این دادگاه، «دادگاه سیاسی است» (جلسه ۳۱، ص. ۷۳۷).

کلام مصدق دقیق است و بی‌پیرایه. حرفش را می‌زند و خوب هم می‌زند. کلمات را به دقت انتخاب می‌کند. آنجا که می‌خواهد بگوید شاه هیچ‌کاره است و جمله می‌کند «اعلیحضرت» یا «شاهنشاه» می‌گوید و در جای دیگر از لفظ «شاه» جلوگیری می‌رود. از استعاره و تمثیل و مقایسه کمک می‌گیرد و به مناسبت سخنش لحن طنز می‌یابد. طنز مصدق دهنشگاه را هدف می‌گیرد با همه مقررات و آداب و اصول و تشریفاتش. همه را به سخره می‌گیرد. بی‌اعتنایی به همه چیز را نشان می‌دهد و همه چیز را بی‌اعتبار می‌کند. یکبار که آزموده اوج می‌گیرد و از مظالم حکومت مصدق صحبت می‌کند می‌گوید اینها «داشتند طرح می‌ریختند تا ملت ایران را به درجه اتوماتی برسانند». مصدق اضافه می‌کند: «توماتی بفرمائید. اتومات یعنی آدمک ماشینی و تومات یعنی گونه‌فرنگی». همه می‌خندند (جلسه ۶، ص. ۱۱) و آزموده باز هم «بهرحال» گویان ادامه می‌دهد. مصدق وقتی «اعلیحضرت همایونی گویان»، مقام سلطنت را سکه یک پول می‌کند و ابتذال شاه را نشان می‌دهد می‌گوید من به پادشاه مشروطه احترام می‌گذارم. به عکس آویخته بردیوار هم تعظیم می‌کند. اما تعظیم او، احترام نیست. بی‌احترامی است. منت‌پرستی نیست، منت‌شکنی است.

مصدق می‌گوید من نخست وزیرم. نخست وزیر یک مشروطه سلطنتی، نماینده مجلس بودم و مثل همه نماینده‌ها به حفظ قانون اساسی و رژیم مشروطه سلطنتی سوگند خوردم. به رضاخان سوگندی نخوردم چون او قلدری بود که انگلیسها آورده بودند اما به پسرش بعد از اینکه گفت به قانون اساسی احترام می‌گذارم، در مجلس قسم خوردم. حالا هم این قسم را زیر پا نمی‌گذارم. اما من برای حفظ شاه مشروطه سوگند خوردم نه برای آدمی که نه امیال خارجی کار می‌کند. شاه مشروطه، مقامی است غیر مسئول و تشریفاتی. رئیس دادگاه می‌پرسد بالاخره مگر شاه مسئول نیست. مصدق به تمثیلی پناه می‌برد:

«به محضردار می ماند. معامله انجام نمی دهد، صحت معاملات انجام شده را تصدیق می کند. همین ویس. نه می تواند کسی را به کاری وادارد. و یا از کاری بازدارد. چنین وظایفی را ندارد. عزل و نصب و صلح و جنگ هم به او مربوط نیست. اگر چنین بود که سلطنت مطلقه می شد و نه سلطنت مشروطه، آنهم چنان سلطنت مطلقه ای که حتی سلطنت آغا محمدخان و نادرشاه هم به این اطلاق و بلاشرطی نبوده است» (جلسه ۳، ص. ۱۴۲).

«بعد از سقوط دیکتاتوری [رضاخان] و وزیدن نسیم آزادی ملت ایران تصمیم گرفت که از مداخلات هر دولتی در امور این کشور جلوگیری کند و آزادی و استقلال کامل خود را تأمین کند. یکی از دولی که در کان دخالت نمود... دولت انگلیس بود... اکنون باید دید که این مداخلات را به چه طریق و به دست چه اشخاصی می کرد. چنانچه از یک نفر که کمترین اطلاعی از امور این کشور دارد سؤال کنید خواهد گفت به وسیله دربار، مجلس و دولت». در ۲۸ مرداد، دولت که دولت من بود، مجلس را هم چون «عده ای... خواستند کارشکنی کنند از مردم سؤال شد. رأی به انحلال مجلس دادند». پس می ماند درباره همانطور که کودتای ۱۲۹۹ نشان داد، دول خارجی ترجیح می دهند «وضعیتی ایجاد نمایند که سروکارشان فقط بایک نفر بیشتر نباشد و برای اینکه آن یک نفر مافوق همه قرار بگیرد و کسی نتواند در مقابل او اظهار وجود کند» «وقایع شب ۲۵ مرداد و از آن به بعد هم» همین است. (جلسه سوم، صفحات ۱۱۸-۱۱۷. یک کودتای خارجی علیه استقلال و آزادی مملکت بوسیله شاه و دربار و عمال گوناگونش! کودتا کرده اند و مخارجش را هم پرداخته اند. روزنامه ها شماره چک را نوشته اند. می خواهید تحقیق کنید، بروید ببینید این چک از کجا آمده، چه کسی پرداخت کرده و به چه مصرفی رسیده؟ «لازم به اظهار نیست که دولت انگلیس از مبارزه ملت ایران راضی نبود و می خواست دولتی روی کار آورد که آزادی را از جامعه سلب کند» و این کاری است که در مرداد ماه صورت گرفت.

حال این دادگاه چه می گوید؟ دادگاهی که ناصالح است. نه خود صلاحیت دارد و نه اعضایش: «مرتیب شیروانی را به واسطه شکایت مردم گرگان از آنجا خواستم. مرتیب بختیار هم همینطور بود (جلسه ۲، ص. ۱۱۰). به رئیس دادگاه هم می گوید «شما را هم چون خلاف وجدان رفتار می کردی می خواستم بازتخته کنم و مقومه ای در این باره از شما دارم». رئیس دادگاه می گوید «اگر یک چنین چیزی

بود انتحار می‌کنم» (اما نمی‌کند و بعد از چند سال، نامه‌ای به پیرمزد می‌نویسد و از داد‌گاه و رفتار خود عذر می‌خواهد و پوزش می‌طلبد).

مسئولیت همه چیز را می‌پذیرم. من کرده‌ام و نجز در راه منافع ملت و مردم قدم برنداشته‌ام. دیگران هم وزیران و مسئولان، هیچ اطلاعی و دخالتی نداشته‌اند مگر در حدود آنچه خودشان بگویند. آنچه را هم که ایشان پذیرفتند من می‌پذیرم. آن مرد می‌گوید «برداشتن مجسمه‌ها یعنی اعلام انقراض سلطنت» (جلسه ۲۱، ص. ۲۴).

می‌گویید چرا مجسمه‌ها را خراب کردند؟ بسیار کار خوبی کرده‌اند. «ملت به مجسمه اشخاصی احترام می‌کند که آن اشخاص هم برای آن ملت ارزش قائل باشند. شاه فقید برای مردم این مملکت ارزشی قائل نبود... اگر مجسمه‌ها را مرجایش می‌گذاشتند که ملتون در دنیا شرمنده و سرافکنده می‌شدند. من خودم دستور دادم که مجسمه‌ها را بردارند». (جلسه ۳، ص. ۱۲۲).

مصدق در سخنان خود از توجه به مسائل روز نیز غافل نمی‌ماند. از خفقان و توقیف زندان می‌گوید دیدیم که به اعتصاب عمومی مردم و خراب کردن سقف بازار هم اشاره می‌کند. در فردای روزی که دولت کودتا، روابط سیاسی خود را با دولت انگلستان تجدید می‌کند مصدق در داد‌گاه این عمل را محکوم می‌کند و اعلام می‌دارد که «این خلاف مصلحت مملکت است» (جلسه ۳۴، ص. ۷۷۳). او این رویه را در دادگاههای بعدی نیز دنبال می‌کند و این چنین است که بخشی از لایحه دفاعی خود را به دیوان کشور، به نشان دادن مضار و معایب قرارداد کنسرسیوم و مقایرت آن با اصل ملی شدن نفت اختصاص می‌دهد.

و بالاخره درباره حکومت خود می‌گوید: «من یک فرد واحدی بودم که با یک دسته که با من مخالف بودند کار می‌کردم» (جلسه ۲۰، ص. ۴۹۱). «من به قدرت مردم کار کردم و اگر افکار عمومی نبود چطور می‌توانستم انگلیسها را بیرون کنم؟ چطور می‌توانستم کنسولگریها را ببندم؟ چطور می‌توانستم در شورای امنیت فاتح شوم؟ به خدا این مردم حق دارند که در عداد مردم آزاد جهان باشند» (جلسه ۱، ص. ۹۵).

و در بیرون باغ سلطنت آباد، در تهران و در سراسر کشور، افکار عمومی همچنان مصدق را می‌جست و در آن زمان «مصدق پیروز است» شعاری بود که خواسته‌های ضد استعماری و ضد استبدادی مردم را بیانگر می‌شد.

سراسر ماه آذر هم تظاهرات و اعتراضها ادامه می‌یابد و سرکوب با همه شدت خود نمی‌تواند قریادها را در گلوها خفه کند. روزنامه‌های خارجی هنوز دولت را متزلزل می‌دانند و هفته‌نامه‌های «تایم» و «نیوزویک» در شرح تظاهرات مردم ایران و توجیه سرکوب رژیم کودتا می‌نویسند که «این تظاهرات گوشه‌ای از یک طرح بزرگ توطئه برای سقوط دولت بوده است». راست یا دروغ، این اخبار از متزلزل قدرت کودتاجیان و استحقاق جنیش اعتراضی مردم حکایت دارد. رژیم همچنان می‌ترسد که چهره خود را در «مراسم» و «جشنها» به نمایش بگذارد و آن تردید و واهمه‌ای را که در برپایی مراسم چهارم آبان داشت در مراسم رژه بیست و یکم آذر ارتش نیز نشان می‌دهد. رژه برقرار می‌شود اما ارتشیان «غیور» و «جانباز» جانب احتیاط را از دست نمی‌نهند و نمی‌گذارند خبرنگاران و عکاسان روزنامه‌ها در مراسم شرکت کنند. روزنامه‌ها هم اعتراض می‌کنند^{۱۵۵}. لذا کودتاجیان هنوز می‌ترسند.

باید هم بترسند. دیدیم که شانزدهم آذر، مردم به اعتراض به تجدید روابط با انگلستان محاکمه مصدق و بازدید نیکسون برخاسته بودند و دانشگاه تهران به خون کشیده شد. اکنون دانشگاه همچنان تعطیل است. گاهی روزنامه‌ها می‌نویسند که دانشگاه، امروز کار خود را آغاز کرد و همه دانشجویان در کلاسها حضور یافتند و از خرمن علم خوشه‌ای چیدند. اما روز دیگر باز می‌نویسند که دانشگاه چند روز دیگر کار خود را آغاز خواهد کرد. یکبار می‌نویسند که دانشگاه تا بیست و دوم آذر تعطیل است، اما در واقع این تعطیل تا ۲۸ آذر به طول می‌انجامد^{۱۵۶}. لفظ «تعطیل»، اصطلاح کودتاجیان است برای سربپوش گذاری بر روی اعتصاب دانشجویان که در اعتراض به کشتار شانزدهم آذر کلاسها را ترک گفته بودند. می‌بینیم که زبان دروغ و جعل، این زبان حکومت‌های جبر و زور و اختناق، از همان زمان شکل می‌گیرد.

کشتار ۱۶ آذر موجی از خشم و همدردی را برانگیخته است. همه روزنامه‌ها از آنگهی‌های همدردی و تسلیت آکنده است؛ دانش‌آموزان کلاسهای مختلف دبیرستانها، دانشجویان، طبقات مختلف مردم شهادت سه دانشجو را به خانواده‌های آنها و به دانشجویان دانشگاه تهران تسلیت می‌گویند. هنوز رژیم کودتا نتوانسته است سانسور و کنترل را بر آنگهی‌های ترحیم نیز تعمیم دهد. حتی بازماندگان دانشجویان شهید نیز می‌توانند شرحی در سپاس از همدردی‌های مردم در روزنامه‌ها به چاپ

(۱۵۵) کیهان، ۲۲ آذر ۱۳۳۲.

(۱۵۶) اطلاعات، ۲۶ آذر ۱۳۳۲.

رسانند. روز یکشنبه بیست و دوم آذر مراسم شب هفت شهیدان دانشگاه می باید در امامزاده عبدالله برگزار گردد. ناموران انتظامی گورستان را محاصره می کنند و دانشجویان را مانع می شوند. زدوخورد و درگیری سخت و گسترده است. مراسم در چنین فضایی برگزار می شود. فریاد «مصدق پیروز است» شنیده می شود.

دولت کودتا می خواهد «کانونهای فساد» را یکسره خاموش کند و چاره جویی می کند. درباره بازار تصمیم می گیرد مسیر خطوط اتوبوسرانی تهران را تغییر دهد تا دیگر همه خطهای اتوبوس به بازار ختم نشود و توقف ماشین و اتوموبیل را هم در سبزه میدان و خیابانهای اطراف آن ممنوع اعلام کند، که به این ترتیب از مرکزیت بازار کاسته شود. سخنگوی دولت بد صراحت می گوید که هدف این طرح تشبیه و گوشمال بازاریان است. روز ۲۴ آذر، اتوبوسها در خطوط جدید شروع به کار می کنند. برای اعتراض به این نقشه دولت در این روز هم تظاهراتی تهیه شده بود. دانشجویان، دانش آموزان، کارگران و کاسبکاران در تظاهرات هستند. روزنامه های پیش از پیش «رسمی» هم به این طرح دولت اعتراض می کنند ولی فرماندار نظامی طی اعلامیه ای به همشهریان عزیز هشدار می دهد که «عده ای از افراد خائن و بی وطن از افراد حزب منحل توده به نام حزب زحمتکشان یا نوار سیاه در بازار» راه می افتند که «بغد بیرون خانه کاشانی»^{۱۵۷} آسمان و زمین را به هم بافتن و از منطق «خسین و خسین همه خواهران معاویه بودند» کمک گرفتن از همان زمان یکی از محورهای سیاست خبری و اطلاعاتی دستگاه کودتای چپان است!

در مورد دانشگاه هم، تصمیمات از همان نوعی است که سالهای بعد نیز برای سرکوب دانشجویان بارها و بارها اتخاذ می گردد: در دانشگاه «گارد مخصوصی» ایجاد می شود و «در ضمن بازداشتگاهی نیز قرار است در دانشگاه تهیه نمایند و دانشجویان متخلف را در آنجا تحت نظر قرار دهند»^{۱۵۸}. اما هنوز دستگاه آن قوام را نیافته است که بتواند به چنین کارهایی دست زند. استادان و مسئولان

۱۵۷) اطلاعات ۲۴ آذر ۱۳۳۲. فرمانداری نظامی اکنون از آن جهت نام کاشانی و حزب زحمتکشان بقایبی را در فهرست خائنان ذکر می کرد که اینان در مخالفت با تجدید روابط با انگلیس زمزمه هایی را آغاز کرده بودند و ضمناً هم از پدران کودتا بودند و هم هنوز از مصونیت پارلمانی برخوردار. در همان زمان فرزندان در یکی از مصاحبه های خود، به تنندی کاشانی را مورد حمله قرار داد و فرمان ملوکانه در انحلال مجلسین هم در روز ۲۸ آذر شرف صدور یافت!

دانشگاه هم مخالفت و مقاومت می‌کند و این تصمیمات، عملی نمی‌شود. اوایل دیماه، دانشگاه زندگی نیمه‌جانی را بازیافته است.

در این فاصله، محل تشکیل دادگاه مصدق را تغییر داده‌اند. اگر روزنامه‌ها هنوز جریان نسبتاً مشروح و کاملی از مذاکرات دادگاه چاپ می‌کنند اما از آنچه در حول و حوش دادگاه می‌گذرد چیزی نمی‌نویسند. به این ترتیب است که روز پنجشنبه نوزدهم آذر، دادگاه ساعت نه و سی و پنج دقیقه آغاز می‌شود و در ساعت یازده و نیم هم پایان می‌یابد و بعد از ظهر جلسه‌ای تشکیل نمی‌شود. روزنامه‌ها به این تغییر روش و عقل آن، اشاره‌ای هم نمی‌کنند و تنها سه روز بعد است که معلوم می‌شود این تعطیل برای تغییر دادن محل زندان مصدق بوده است. از روز یکشنبه بیست و دوم آذر، روزنامه‌ها خبر دادند که مصدق را در بعد از ظهر پنجشنبه نوزدهم از سلطنت آباد به پادگان قصر، مقر لشکر ۲ زرهی، انتقال داده‌اند و از این پس، او را در سالن باشگاه پادگان زرهی محاکمه می‌کنند. مقام مسئول فرمانداری نظامی به خبرنگار کیهان می‌گوید:

«چندی پیش مصدق گفته بود در سلطنت آباد تأمین جانی ندارد. مقامات تصمیم گرفتند ایشان را به پادگان قصر انتقال دهند اما ایشان طی نامه‌ای اطلاع دادند که در باشگاه سلطنت آباد راحت هستند ولی مقامات نظامی بالاخره تصمیم گرفتند ایشان را از سلطنت آباد به پادگان قصر منتقل نمایند و محاکمه ایشان هم در سالن باشگاه پادگان قصر به عمل آید»^{۱۵۹}.

آزموده هم با روزنامه دیگری مصاحبه می‌کند و علت این نقل و انتقال را سردی هوا، دوری راه و وضع بد پاسداران و تنگبندان ذکر می‌کند^{۱۶۰}. از بسیاری از جریانات دیگری نیز که در دادگاه و در رابطه با آن می‌گذرد در روزنامه‌ها خبری منتشر نمی‌شود؛ تنها همان مذاکرات است که هنوز چاپ می‌شود بی آنکه هیچ پرمشی و یا تفسیری را به همراه بیاورد و یا توضیحی درباره برخی رویدادها (مثلاً تظاهرات تماشاچیان له یا علیه مصدق) داده شود^{۱۶۱}.

(۱۵۹) کیهان، ۲۲ آذر ۱۳۳۲.

(۱۶۰) اطلاعات، ۲۲ آذر ۱۳۳۲.

(۱۶۱) دستگاه کودتاچیان بیش از پیش می‌کوشید تا «دادگاه» را اگر نه به صورت مخفی به صورت نیمه علنی درآورد. تعداد حاضران محدود بود و هر کس را به قبال محکمه راه نبود. در

اما در جلسات آذرماه، فضای دادگاه بکلی تغییر کرده است. آرموده در سخنان خود بیش از پیش بر کفر و الحاد و ارتداد مصدق تکیه می کند و این سخنان پایانی ندارد. هر لحظه ممکن است شبانگاهان، در پادگان نظامی یا مصدق هم همان رفتاری را کنند که چندی بعد با نویسنده آزاده کریمپور شیرازی خواهید کرد^{۱۶۲}. روز پنجشنبه بیست و هشتم آبان جلسه که آغاز می شود، دادستان و

روزنامه گه گاهی از این یا آن شخصیت داخلی یا خارجی نام می بردند که در جلسات دادگاه به تعاشا نشسته اند. از شرکت همراهان نیکسون در جلسه بعد از ظهر چهارشنبه ۱۸ آذر گفتگو کردیم. یکی از اعضای هیئت دولت کودتاجی، وزیر راه، هم در جلسه بعد از ظهر بیست سوم آبان حضور پیدا کرده بود (اطلاعات ۲۴ آبان ۱۳۳۲) در بعد از ظهر اول آذر هم وزیر مختار دانمارک به محکمه آمده است.

کوشش برای غیرعلسی نگهداشتن دادگاه، در مرحله تجدیدنظر شدت بیشتری یافت. محکمه تجدیدنظر در فروردین ۱۳۳۲ آغاز به کار کرد. عصر یکشنبه ۲۳ فروردین، روزنامه کیهان جریان جلسه صبح دادگاه را این چنین منعکس کرد: «صبح امروز جلسه دادگاه با حضور آقای دکتر مصدق تشکیل گردید و آقایان رئیس دادگاه و دکتر مصدق صحبت کردند.» و روزنامه پست تهران شرح مذاکرات چهارمین جلسه دادگاه را چنین به اطلاع عموم رساند: «چهارمین جلسه دادگاه تجدیدنظر برای دادرسی از آقایان دکتر مصدق و مرتضی ریاحی به اتهام شرکت در توطئه روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد به منظور برهم زدن اساس سلطنت در ساعت ... تشکیل گردید ... پس از قرائت صورت جلسه، آقایان سررئیس آرموده و دکتر مصدق به ترتیب در تأیید ورد صلاحیت دادگاه اظهاراتی نمودند و متارن ظهر جلسه خاتمه یافت.»

روزشنبه ۲۶ فروردین، جلسه دوم دادگاه، اغلب استدلیها خالی است و دکتر مصدق اعلام می کند. «من تصمیم گرفته ام دیگر از خود دفاع نکنم و اعتصاب غنا خواهم کرد ... زیرا دادگاه عملاً سری است. کسی را اجازه ورود نمی دهند و تازه آنچه من می گویم در جرید منتشر نمی شود ... شما نگفته اید ولی آنها عملاً نمی توانند چاپ کنند. بهر حال تا این آزادی را تأمین نکنید که بیانات مرا همه مردم بخوانند و افکار عمومی قضاوت کند، من دیگر لایحه دفاعی خود را نخواهم خواند ... مطمئن باشید وضع من زیاد طول نمی کشد. سه چهار روز بیشتر نخواهم ماند. خواهم مرد و خلاص می شوم. به شما قول می دهم با زهر و سم خود را نابود نسازم زیرا من در بیرجند مجرب شده ام که بهتر وسیله خودکشی غذا نخوردن است.» (اتحاد ملی، شماره ۳۱۱، ۲۴ فروردین ۱۳۳۲) مقامات باز هم مجبور به عقب نشینی شدند اما از مطالب دادگاه باز هم بصورت ناخس تر از دادگاه نخست انتشار یافت.

(۱۶۲) در ۲۶ مهر ۱۳۳۲ بود که روزنامه ها خبر دستگیری کریمپور شیرازی مدیر روزنامه شورش را انتشار دادند. در ۲۶ اسفند روزنامه کیهان عکس جسد سوخته کریمپور را منتشر کرد. روایت رسمی این بود که وی خود را در زندان آتش زده است اما واقع این بود که در خمیان دستگاه لو را

دادوران که وارد می‌شوند، همه بومی خیزند. رزم هر روزه است و سپس می‌نشینند. مصدق نمی‌نشیند و خطاب به رئیس دادگاه می‌گوید: «چرا در خارج از ساعات اداری کار می‌کنید. نمی‌گذارید من حرفم را بزنم. جان من در خطر است. خطرات جانی برایم موجود است. مرا خواهند کشت» (جلسه ۱۱، ص. ۳۱۲). رئیس وقعی نمی‌نهد. صورت جلسه را می‌خوانند. دادستان هم جوابی نمی‌دهد. ساعت ده و چهل دقیقه تنفس می‌دهند. ساعت یازده که جلسه تشکیل می‌شود این باره آزموده (وحتماً پس از مشورت) به اعتراضات صبح مصدق پاسخ می‌دهد که وضع ایشان بسیار خوب است ۱۶۲. هیچ خطری هم تهدیدشان نمی‌کند. در بیرون از جلسه به من توضیح دهند قضیه از چه قرار است. مصدق می‌گوید بگذارید در جلسه بگویم (جلسه ۱۱، ص. ۳۱۷). البته نمی‌گذارند. اما روز یکشنبه اول آذر اعلام می‌کنند که از این پس جلسات دادگاه یکسره خواهد بود و فقط بعد از ظهرها تشکیل خواهد شد. البته معلوم نیست این به خاطر اعتراض مصدق است یا برای رعایت حال آزموده که همچنان حرف می‌زند و در روز چهارشنبه ۲۷ آبان نیز، حالش در دادگاه بهم خورده است؟ در حال بالاخره صحبت‌های آزموده پایان می‌پذیرد و از هشتم آذر دوباره جلسات صبح و عصر برگزار می‌شود و این وضع مگر در چند روزی که می‌گویند افسران باید

در زندان به آتش کشیده بودند. روایتش شاد باد.

در همان زمان روانشاد دکتر حسین قاطمی نیز که در مخفیگاه خود به دست مأموران رژیم کودتا افتاد وی را به شهربانی بردند. به هنگام خروج از شهربانی، شعبان بی‌مغ و چند تن دیگر از یارانش در برابر چشم و در حضور مأموران امنیتی دستگاه، به قاطمی حمله بردند و او را با چاقو بسختی مضروب و مجروح کردند (۲۳ اسفند ۱۳۳۲). این زخمها هرگز بهبود نیافت و این تن مجروح بود که در خیابان دادگاههای نظامی به آتش گلوله سپردند. اکنون که این نمونه‌ها را به یاد می‌آوریم می‌توانیم بپذیریم که سخنان مصدق درباره «عدم امنیت» زندان و خطراتی که جان وی را تهدید می‌کرد بی‌پایه نبوده است.

۱۶۳) مصدق تا نوزدهم آذر در پادگان سلطنت آباد و از آن پس در پادگان قصر (لشکر زدهی) زندانی بود. نگرانی مردم از وضع مصدق در زندان و رفتار در خیابان با او بسیار بود. به دنبال این سخنان مصدق و برای تسکین افکار عمومی، کودتاجیان به برخی روزنامه‌نگاران اجازه دادند تا از زندان مصدق بازدید کنند و از وضع زندگی او بویسند. برای توصیفی از زندان و زندگی مصدق در زندان سلطنت آباد نگاه کنید به: اتحاد ملی، شماره ۲۹۲، آذر ۱۳۳۲، همین روزنامه به هنگام دادگاه تجدید نظر، مقاله‌ای نیز درباره وضع زندان مصدق در پادگان زرهی انتشار داد (اتحاد ملی، شماره ۳۱۱، ۲۳ فروردین ۱۳۳۳).

بعد از ظهرها به تمرین رژه بروند، جلسات ۲۵ تا ۲۸، تا پایان ادامه دارد. دیگر نه از آن تنفس‌های مکرر جناب رئیس خبری هست و نه از جلسات یکسره. این هم برای دفاع قضیاتی است و تزییقات مصدق روز بروز بیشتر می‌شود. کوشش آزموده و دادگاه اینست که مصدق مجال صحبت پیدا نکند. قاعدتاً و مطابق قانون (ماده ۱۹۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش)، پس از گفتار دادستان در طرح دعوا، متهم و وکلای مدافع باید حرف بزنند. اما رئیس دادگاه نمی‌گذارد (جلسه ۱۷، شنبه ۱۷ آذر) و شروع می‌کنند به پرس و جو. رئیس دادگاه حرف مصدق را مرتب قطع می‌کند. سرگرد خسروانی، از افسران مخالف مصدق و از کودتاچیان فعال ۲۸ مرداد و مدیر باشگاه ورزشی «تاج»، هم در جلسه حاضر است و نظاهرات راه می‌اندازد و به مصدق «خفه شو» و «احمق» می‌گوید... دادستان و رئیس دادگاه هم پشت سرهم تهنید می‌کنند که جلسه را سری اعلام می‌کنیم. حتی دادستان به آنجا می‌رسد که می‌گوید چون آقای مصدق در جلسه سوم دادگاه، در نوزدهم آبان (جلسه سوم، ص. ۱۱۳)، به وکیلش گفته است «پدر سوخته» و این لفظ «رکیک» را هم در برابر «یک عده بانوان و آقایان» گفته. و این لفظ هم در سراسر دنیا پخش شده و این کار «متنافی اخلاق و عفت عمومی» است پس می‌توان جلسه را سری کرد و اگر تابحال من چنین تقاضایی نکرده‌ام از این پس می‌کنم (جلسه ۱۷، ص. ۴۲۱). اما مصدق از میارزد نمی‌ایستد در عصر شنبه ۱۷ آذر، از پیامخ به سؤالات سرباز می‌زند و اعلام اعتصاب غذا می‌کند (جلسه ۱۷، ص. ۴۲۲). از جریان اعتصاب غذای مصدق هیچ خبری در مطبوعات منتشر نمی‌شود و در نتیجه مردم اطلاعی نمی‌یابند. تنها در شرح جلسه دادگاه در روز بعد (هشتم آذر) روزنامه‌ها می‌نویسند تماشاچی در جلسه کم بود. چرا؟ معلوم نیست. روز دوشنبه هم در شرح دادگاه، مصدق را می‌بینیم که از تشدی خود عذرخواهی می‌کند. باز هم معلوم نیست چرا؟. اما دو روز بعد، در جلسه هفدهم آذر (جلسه ۲۶، صفحات ۶۴۵، ۶۴۶) مصدق خود جریان را بیان می‌کند که «من می‌ساعت غذا نخوردم» و «خود آقا گفتند شما غذا بخورید در دادگاه حرف خواهید زد». آزموده هم مجبور می‌شود توضیح دهد که در آن هنگام به دست و پا افتاده و ازین «دکتر در همه فنون شرارت و جنایت» «استدعا» کرده است که صحبت کنند اما «به شاه و رضاشاه توهمین نفرمایند مبادا کسانی به شما صدمه بزنند» و بعد هم ازین جنایتکار خبیثی که مادر دهر چون او نزاده است «اجازه» دست‌بوسی خواسته است که مصدق نمی‌گذارد و کار را با مضافه‌ای تمام می‌کند. پس اعتصاب غذای مصدق از عصر هفت آذر تا صبح نهم آذر به طول می‌انجامد (علت قلت تماشاچیان در جلسه

هشتم آذر هم به این ترتیب روشن نمی‌شود) و به این ترتیب است که می‌تواند در نهم آذر «دفاعیات» خود را شروع کند. لذا پس از چند ساعت رئیس دادگاه دوباره با طرح سؤالات، نمی‌گذارد که مصدق دفاعیات خود را به اتمام برساند و با مرتب کلام او را قطع می‌کند که از موضوع خارج است و «از موضوع خارج شدن را دادگاه مجاز نیست و دادگاه نمی‌تواند از موضوع خارج شود». اما خودش هم درست نمی‌داند که خروج و ورود به موضوع چگونه است. می‌داند که نباید بگذارد مصدق از شاه و سلطنت و کودتا و نقش خارجی‌ها صحبتی بکند. لذا در اجرای این دستور به سرگیجه دچار شده است و افتضاح را به آنجا می‌رساند که از دادستان اجازه می‌گیرد! (جلسه ۲۱، ص. ۵۱۰). آزموده هم مستأصل شده است و لاطائلات می‌بافد: گاهی می‌گوید از اینکه چرا نصیری فرمان عزل را در ساعت یک بعد از نیمه شب آنهم با تانک و زره پوش آورده است صحبت نکنید زیرا نصیری می‌توانسته به هر طریقی که می‌خواسته «مثلاً چندین هنگ را به دنبال خود ببرد» و فرمان را «ابلاغ کند» (جلسه ۱۹، ص. ۴۵۰) بعد هم «این گفتگو خاتمه داده شود که دستخط نافذ است یا نه!» (جلسه ۱۹، ص. ۴۴۹). و بالاخره اعتراض می‌کند که «این آقا برای جمع آوری مبارک بساط جاسوسی راه انداخته»^{۱۶۴} (جلسه ۲۰، ص. ۵۰۲) و «مستهمین باید بدین نحو دفاع نمایند که اعمال متناسب به آنان را در کیفرخواست رد کنند» و اگر نه «درخواست سری بودن دادرسی را خواهم نمود» (جلسه ۱۹، ص. ۴۵۰).

بالاخره دفاعیات مصدق تا تمام می‌ماند و دادگاه عده‌ای را به عنوان «شهود» به جلسه می‌خواهد تا اظهارات آنها را استماع کند. این، برای تکمیل پرونده است و نوعی کلاه شرعی. و چاره جویی برای رفع اعتراضات مصدق و شاه‌قلی به نقایص پرونده. اما شهودی که به دادگاه دعوت می‌شوند نصیری و زاهدی و بائمان‌تقلیچ

(۱۶۴) در جریان محاکمه مصدق، همچنان که آقای بزرگمهر هم می‌نویسند، بسیاری از افراد اسناد و مدارکی را که فکر می‌کردند در کار دفاع مصدق مفید خواهد افتاد برای او می‌فرستادند. بدین ترتیب است که مصدق در سخنان خود به بخشنامه‌های کاملاً سری اوتش کودتا استناد می‌کند و متن آنها را در دادگاه می‌خواند و یا به نوشته‌های مطبوعات خارجی درباره ایران بعد از کودتا استناد می‌کند و بالاخره در بحث از حقوق و وظایف پادشاه مشروطه، سخنان ناصرالملک تائب‌السلطنه را در سبتهای پیش از جنگ جهانی اول ذکر می‌نماید. متن این سخنان تا آن زمان کاملاً نشناخته بود و نسخه‌ای از آن را که به دست آقای نصرت‌الله امینی رسیده بود ایشان به وسیله آقای بزرگمهر در جریان دادگاه، به مصدق رسانده بودند. این «مدارک» و «اسناد» هر لحظه نکات و دلایل تازه‌ای را مطرح می‌کردند و ضعف دادگاه و آزموده را بهتر هوردا می‌ساختند.

نیستند، حتی دادگاه به این مسئله هم اصلاً اشاره‌ای نمی‌کند که دولت مصدق کسانی را مأمور تحقیق و بررسی «وقایع ۲۵ مرداد» کرده بوده است، پس می‌باید از ایشان هم سؤالاتی شود و یا اینکه دولت در آن چند روزه در اعلامیه‌های خود چه گفته است؟ دادگاه برای رسیدگی نیست برای صدور حکم محکومیت است و برای همین است که فقط برخی از همکاران مصدق را به محکمه می‌خوانند. معلوم نیست انتخاب ایشان هم بر چه اساسی بوده؟^{۱۶۵} ایشان نیز در دادگاه، برخی خود را تنها از زمره اهل فن و تخصص معرفی کردند و گفتند که فقط وزارتی می‌کرده‌اند و یا مسائل سیاسی یکسره بیگانه بوده‌اند و از تصمیمات سیاسی مصدق اطلاعی نداشته‌اند! اما برخی دیگر دلیرانه ایستادند و برآنچه کرده بودند افتخار و میاهات کردند. دکتر شایگان، مهندس رضوی و دکتر صدیقی و قریمان از این جمله بودند. محکمه قزاقان بسختی مرعوب شخصیت ایشان شد و آزموده هر بار برمی‌خاست که جبران کند و بالاخره گفت «این آقایان را گواه قانونی نمی‌دانم. مطلع قانونی هم نمی‌شناسم». (جلسه ۲۸، ص. ۱۶۷). اگر چنین است پس اینهمه پرسش و پاسخ برای چه بود؟

اکنون که شهود هم ادای شهادت کرده‌اند می‌باید به متهمان و به وکیلان مهلتی داد تا به آخرین دفاع بپردازند. در مرحله رسیدگی یعنی از زمانی که محکمه به صلاحیت خود رأی داد تاکنون متهم ردیف ۲ و وکیلانش سخنی نگفته‌اند و مصدق هم که از گفتن منع شده است بالاخره به او اجازه آخرین دفاع را می‌دهند. می‌خواهد درباره حق عزل و نصب وزراء از طرف شاه صحبت کند رئیس دادگاه نمی‌گذارد. می‌خواهد به پاسخ اظهارات آزموده درباره سوابق زندگی خود بپردازد باز هم نمی‌گذارد. بزرگمهر صحبت می‌کند که اجازه بدهید موکلم صحبت کند چون دفاعیات من ممکن است آنچنان که شایسته است نباشد (جلسه ۳۰، ص. ۷۰۳). رئیس تنفس می‌دهد. پس از تنفس رئیس می‌گوید درباره اختیارات شاه حرفی نباید زد و جواب آزموده را هم به اختصار بپاید داد. مصدق نوشته‌ها را از کیفش درمی‌آورد. شروع به صحبت می‌کند، جلوی صحبت او را می‌گیرند. دوباره نوشته‌های دیگری را

۱۶۵) پس از کودتای ۲۸ مرداد، بسیاری از همکاران مصدق را بازداشت کردند و رهبران احزاب سیاسی و سازمانهای هوادار او را به زندان انداختند و یا به تبعید فرستادند. در هفته‌های بعد، برخی از ایشان آزاد شدند و به این ترتیب بود که در شانزدهم آذر، چندتن از وزیران مصدق (رجبی، عطایی، ملکی، مبشر، عالمی) از بازداشت خلاصی یافتند (کیهان، ۱۷ آذر ۱۳۳۲). در پیست و تهم آذر نیز قرار منع تعقیب چندتن دیگر از وزیران دولت و نمایندگان مجلس (اخگر، دکتر اخوی، اقبال) صادر شد (اطلاعات، ۲۹ آذر ۱۳۳۲).

به دست می‌گیرد. بازهم جلوی صحبت او را می‌گیرند. می‌گوید مقدمه را می‌گویم. می‌گویند «نمی‌شود». باز اوراتی را در کیفش می‌گذارد و همین جریان ادامه دارد. او می‌خواهد صحبت کند و داد‌گاه نمی‌گذارد. بالاخره به اختصار اما به دقت به یک‌کایک اتهامات آزموده پاسخ می‌دهد.

اکنون سه‌شنبه ۲۴ آذر است که باز کلام مصدق را قطع می‌کنند. اوهم از آمدن به داد‌گاه امتناع می‌کند. جلسه بعد از ظهر بایک ساعت تأخیر شروع می‌شود و آزموده می‌گوید علت تأخیر این بود که مصدق از حضور در داد‌گاه امتناع می‌کرده است و من «ولو اینکه با زنجیر باشد دستور خواهم داد ایشان را در داد‌گاه حاضر کنند... هرگاه شرارت کنند، دستور خواهم داد ایشان را یا دستبند بیاورند» چرا که «هر روز هموطنان می‌خواهند که نتیجه این نادرسی هرچه زودتر معلوم گردد» (جلسه ۳۱، ص. ۷۳۵). مصدق هم توضیح می‌دهد که «بنده تا امروز دو مرتبه برای حضور در داد‌گاه عذر آوردم. عذر بنده و عدم حضور بنده برای این بود که نمی‌توانستم با آزادی از خود دفاع کنم» و همانطور که پیش از این هم ذکر شد می‌گوید «چه لزومی دارد که زحمت زنجیر و دستبند به کسی بدهم»، «چون اجازه نمی‌دهند در آن مسائل از خود دفاع کنم. ناچار در اینجا شرف حضور پیدا کرده‌ام و با اجازه شما می‌نشینم» که «مخصوصاً صحبت‌های آن مرد برای من فرح بخش است» (جلسه ۳۱، ص. ۷۳۷).

دیگر آشکار است که داد‌گاه به مصدق اجازه صحبت نمی‌دهد. رئیس داد‌گاه به دست و پا می‌افتد: «همین صحبت‌های خود را ادامه دهید تا معلوم شود داد‌گاه هیچ‌گونه تضییعی در دفاع شما فراهم نساخته و نمی‌سازد» (جلسه ۳۱، ص. ۷۳۸). در روزهای بعد بازهم این کلام را تکرار می‌کند و روزنامه اطلاعات در شماره ۲۹ آذر خود، حروف درشت این عقب نشینی و تغییر رویه را به اطلاع خوانندگان خود می‌رساند که «رئیس داد‌گاه اجازه داد که دکتر مصدق آزادانه از خود دفاع کند». اما بازهم سخنان او را قطع می‌کنند و دفاعیاتش ناتمام می‌ماند. رئیس داد‌گاه بالاخره از ریاحی می‌خواهد که به دفاع از خود بپردازد. وکلای مدافع ریاحی شروع می‌کنند (عصر سه‌شنبه ۲۴ آذر). دو روز بعد هم، آنها صحبت می‌کنند. روز پنج‌شنبه، میرجلالی می‌گوید دفاع اصولی توسط شاه‌قلی به عمل خواهد آمد و بعد هم حرف‌هایی می‌زند که به روشنی حکایت از تغییر لحن مدافعان ریاحی می‌کند: می‌گویند ریاحی اکت فعل بوده است و اطاعت از او امر مافوق کرده است. میرجلالی بزرگداشتی هم از قوام می‌کند و در مورد قیام سی‌ام تیر، مصدق را مورد حمله قرار می‌دهد. وکلای شنیدمانند که ممکن است موکلشان «مشمول الطاف» قرار بگیرد

بنابراین هر چه می‌توانند ترهات و اباطیل می‌یافتند. در یادار نصیرزند می‌گوید: «ملت ایران می‌بایستی از زین و مرد تا فرق سر همیشه مسلح باشد» خوی نظامیگری بروز می‌دهند. و نظریه تاریخ می‌پردازند و از مصدق هم فاصله می‌گیرند: «ما باید گوشت و پوست و خون خود را در جلوی گلوله گذارده و افتخار تاریخی خود را حفظ نمائیم» (جلسه ۳۵، ص. ۷۸۵).

در آغاز جلسه روز گذشته، شب ۲۸ آذر، رئیس از میرجلالی خواسته است که به سخنان خود ادله دهد. او به ناگهان وقتش را به ریاحی می‌دهد که برخیزد و بگوید همه حرفها زده شده است، دیگر دفاعی نمانده و «برای اینکه تکلیف بنده زودتر معلوم شود استدعا دارم... در باب بنده هر تصمیمی که پدر تاجدار مهربان ما، اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مقتضی بدانند اتخاذ فرمایند». آن روز آزموده هم می‌گوید من دیگر حرفی نمی‌زنم و کوتاه می‌آید. تنفس می‌دهند. بعد از مصدق می‌خواهند که به آخرین دفاع خود بپردازد یا اینکه هنوز همه و کیلان ریاحی صحبت نکرده‌اند. دکتر مصدق در شروع صحبت، به تغییر وضع دادگاه اشاره می‌کند که «آن مرد امروز بیان ادعای خود را بسیار مؤدبانه نمودند» و سپس می‌گوید مختصر می‌گویم و مختصر هم می‌گوید و با همان نحوه استدلالی همیشگی: دقیق، موجز و قاطع و با استفاده از مشابهات تاریخی. می‌گوید: «تنها کسی که از این محاکمه استفاده می‌کند دکتر مصدق است و من». (جلسه ۳۴، ص. ۷۷۴). و باز هم سخنان خود را با آنچه وصیتنامه سیاسی خود می‌داند به پایان می‌برد: «آری تنها گناه من و گناه بزرگ و بسیار بزرگ من این است...» بار دومی است در این محکمه، این مضمون را بیان می‌کند (جلسه ۳۴، ص. ۷۷۹). اما این بار، این جمله را هم می‌افزاید که «چون در گوشه زندان خواهم مرد، از همه می‌خواهم که از هیچ حادثه‌ای نهراسند و یقین بدانند که خدا بار و مدد کار آنها خواهد بود (همانجا ص. ۷۷۹).

روز بعد، یکشنبه ۲۹ آذر دادگاه، ظاهراً به علت ناخوشی رئیس دادگاه، تشکیل جلسه نمی‌دهد و در روز دوشنبه هم جلسه بسیار کوتاه است. شاهقلی به اختصار بسیار حرف می‌زند. این بار هم دقیق و منظم به حرفهای آزموده جواب می‌دهد و خیلی خلاصه روشن می‌کند که حرفهای او بی پایه و نادرست است. آزموده اجازه صحبت می‌خواهد برای اولین بار، رئیس دادگاه به او اجازه صحبت نمی‌دهد؛ روز پیش، در بار نامه‌ای نوشته است که شاه بخشیده و از حقوق خودش صرف نظر کرده. علت آن تعطیل و آن تغییر رویه‌ها معلوم می‌شود. دادگاه می‌رود که رأی بدهد. از رای دادگاه (اول دی ۱۳۳۴) بیش از همه، آزموده ناراضی است: خوشخدمتی کرد و

خود را به آب و آتش زد که اگر نه اعتماد و تیرباران لااقل حبس ابدی به دست آورد و حالا اربابان وسط زمین و آسمان او را ول کرده‌اند! مصدق که از آغاز محاکمه، بارها گفته بود که عفو و گذشت کسی را نمی‌پذیرد محکوم می‌شود و مطابق قوانین مصوبه خودش از دیوان کشور تقاضای فرجام و رسیدگی مجدد می‌کند. به این ترتیب «محکمه بدوی» پایان می‌یابد. بسیاری نفس راحتی می‌کشند. آرموده در یکی از جلسات پایانی دادگاه به زبان آورد که «تا کنون در چنین تنگنایی گیر نکرده‌ام» (جلد ۳۰، ص. ۷۰۶) این جمله بیانگر وضع همه کودتاچیان، اعم از شاه و دربار و عمله و شرکای نظامی و غیر نظامی، خارجی و داخلی او بود. هندرسن که گفته بود مصدق محاکمه خود را به محاکمه رژیم تبدیل می‌کند. مصدق همه را به «تنگنا» کشیده بود.

او چه می‌گفت، عصاره استدالات دفاعی او را پیش از این دیدیم که شاه مشروطه هیچ مسئولیتی ندارد و نمی‌تواند حکم عزل و نصب صادر کند، آنچه در ۲۸ مرداد اتفاق افتاد یک کودتای خارجی بود که علیه یک دولت ملی و مردمی که به مبارزه با استعمار جهانی و ایادیش برخاسته بود صورت گرفت او با سخنان خود نشان داد که تا شاه هست خود کامگی، انقیاد و وابستگی و سرکوب و استعمار هم خواهند بود یعنی که اگر این همه را نمی‌خواهیم شاه و ایادیش را نخواهیم. این پیام او روشن و صریح به گوشها می‌رسید و بزودلها نمی‌نشست. برای مصدق، محکمه و محاکمه مرحله دیگری از یک زندگی سراسر مبارزه بود. در این محکمه هم انگیزه‌های او تغییری نکرده بود. به سخنانش گوش فرادهیم: یا همه کبر سن، بلند صحبت می‌کند:

«من نمی‌توانم [آهسته‌تر] صحبت کنم. خواهم جمع نیست. اگر آهسته صحبت کنم یادم می‌رود چه می‌گفتم» (جلسه ۱۸، ص. ۴۳۴).
 «من در این دادگاه اقرار می‌کنم که مسلمان و شیعه اثنی عشری هستم. مسلک من، مسلک حضرت سیدالشهداء است یعنی آنجایی که حق در کار باشد یا هر قوه‌ای مخالفت می‌کنم. از همه چیز می‌گذرم. نه زن دارم، نه پسر دارم، نه دختر دارم. هیچ چیز ندارم مگر وطنم را در جلو چشمم دارم. رسول اکرم فرموده است قُمْ قَامْتُمْ، بایست و مقاومت کن. البته فرموده است بدون مطالعه مقاومت کن. وقتی دیدی موضوعی بحق است بایست و استقامت کن. حالا من پیروی از مولای خودم را که در یک عمر کرده می‌کنم و تا نفس دارم دنیا عقیده

صحیح خود هستم» (جلسه ۱۷، ص. ۴۱۳).

«شما درباره بنده هیچ کاری بالا نر از این که بنده را به دار بزنید نمی‌توانید بکنید» (جلسه ۱۷، ص. ۴۲۱)، «بدانید که محکومیت ناشی از ایمان و عقیده موجب بقای استقلال مملکت می‌شود و باعث افتخار من است... محکومیت ناشی از ایمان و عقیده، محکومیتی که نتیجه مبارزه برای آزادی و استقلال مملکت است چیزی نیست که مرا متأثر کند بلکه موجب خوشوقتی و افتخار من است» (جلسه اول، ص. ۹۰).

«نه آقا، نه. من حرفم را باید در این دادگاه بزنم. من، دکتر مصدق، شایسته هستم که آنچه برخلاف قانون اساسی می‌شود عرض کنم. جرأت این کار را دارم. به هیچ چیز غیر از صلاح مملکت عقیده ندارم و تا نفس آخر در خدمت وطن عزیز می‌کوشم» (جلسه ۲۴، ص. ۵۹۹).

«حال خوب است که... بفرمایند که من نخست وزیر هستم یا نه؟ اگر... جرأت نکنند به این سؤال جوابی بدهند... نسل کنونی و نسلهای آینده جواب این سؤال را به ایشان و امر دهندگان ایشان و اعقاب ایشان، یا به آنان که ایشان را تشویق به این کار کرده‌اند خواهند فهماند که نمی‌شود دیگر بیگانگان را بر این مملکت مسلط کرد و هرگز نخواهند گذاشت که این آله‌های فعل را بر توسن مراد سوار کنند» (جلسه اول، ص. ۹۳). «من هیچوقت از کسی ترس نداشته و خلافت‌گویی هم ننموده‌ام» (جلسه ۳، ص. ۱۲۰). «منتظر محکم شما هستم. شما مرا اعدام کنید. آن اعلام شما، برای من بزرگترین افتخار است» (جلسه ۲۴، ص. ۶۰۱).

«آری، تنها گناه من و گناه بزرگ و بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت ایران را ملی کرده‌ام و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم‌ترین امپراطوریهای جهان را از این مملکت برچیده‌ام و پنجه در پنجه مخوف‌ترین سازمانهای استعماری و جاسوسی بین‌المللی در افکنده‌ام و به قیمت از بین رفتن خود و خانواده‌ام و به قیمت جان و عرض و مالم خداوند مرا توفیق عطا فرمود تا با همت و اراده مردم آزاده این مملکت بساط این دستگاه وحشت‌انگیز را در نوردم، من طی اینهمه فشار و نااملا بمانم، اینهمه تهدید و تضحیقات از علت اساسی و اصلی گرفتاری خود غافل نیستم و به‌خوبی می‌دانم که سر نوشت من باید مایه عبرت مردانی شود که ممکن است در آتیه در سراسر خاور و میانه در صد گسستن زنجیر بندگی و بردگی استعمار برآیند... من می‌خواهم از افتخاری که نصیب

«آن مرد» شده یعنی توانسته است متهم لجنج و عنود ردمف یک را که برای اولین بار از روی لجاج و خیره سری به جنگ یا استعمار برخاسته روی کرسی جرم و جنایت نشانیده استفاده کنم و شاید برای آخرین بار در زندگی خود ملت رسیده ایران را از حقایق این برد وحشت انگیز مطلع سازم و مزده بدهم

مصطفی را وعده داد الطاف حق

گر بمیری تسو نمببرد این ورقه



در این مدت، گفتگو از مصدق از جمله «محرمان» بوده است و تنها هتاکمی و دشنام گویی به او مجاز شناخته می شده است. از همان آغاز کار، همچنان که دیدیم، کودتاچیان خون می خواستند و اگر مصدق را نکشند نه به این علت بود که نمی خواستند، نمی توانستند. اگر می توانستند او را هم به سرنوشته زنده یادان فاطمی و کریمپور دچار می کردند و در زندان به آتش می کشیدند تا هلهله گویان پایکوبی کنند و سردوشی بگیرند. و اگر نتوانستند فقط از ترس قدرت افکار عمومی ایران و جهان بود. در جامعه التهاب زده پس از کودتا، این قدرت گسترده نهضت ملی بود که ایشان را از چنین کاری بازداشت.

حکام زمانه زچه رو کینه مصدق را هیچگاه از دل بیرون نکردند؟ خشم این دارو دست گوش به فرمان و مزدور از کجا سرچشمه می گرفت؟

مصدق کوشی صادقانه بود برای ایجاد جامعه ای مرکب از شهروندانی آزاد، مسئول و مستقل. به یاری و حمایت طبقات زحمتکش و مستمیده مردم. این کوشش دستاوردهای گرانقدری را فراچنگ آورده بود: در جامعه آن زمان، ریشه های فساد درون را یکایک به نیستی کشانده بود: ملاکان و زمینداران و متنفذان و قدرتمندان و آنچه در اردوگاه ارتجاع و محافظه کاری قرار داشت با انزوا و تزلزل روبرو بودند. دربار و درباریان به ترک یار و دیار مجبور شده بودند. اداره ارتش از چنگ حکام

بیرون آمده بود و در میان ارتشیان، هواداری از نهضت ملی قدرت می گرفت و بالاخره کار تا آنجا رسیده بود که پهلوی و همسرش در رم، در رؤیای گاوچرانی و گله داری در تکراس غوطه ور بودند. در درون، کوششی عظیم برای پی ریزی دستگاه اداری، نظامی و قضایی مملکت دنبال می شد، و آن سال نخستین بار بود که دنیای روستایی نیز به صحنه سیاست می آمد و از پرداخت «سهم اربابی» سرباز می زد. کارگران و زحمتکشان در مبارزه برای ملی شدن نفت مشارکت روز افزونی داشتند و جامعه خمود و خواب آلود استعمارزده ایران هویتی تازه می یافت. اما محور اصلی این کوشش، درهم شکستن استعمار و مبارزه با امپریالیسم بود. ملی کردن نفت ایران، استعمارگران را به وحشت و اضطراب دچار ساخته بود در حالی که سراسر جهان استعمارزده، شتیدن این پیام را نشانه در رسیدن روزگار تازه ای می دیدند. از اندونزی تا الجزایر، نام مصدق الهام بخش و رهگشای مبارزات ضد امپریالیستی و آزادیبخش ملل استعمارزده بود. در افتتاح کنفرانس بانگدونگ در اردیبهشت ۱۳۳۴ (۲۴-۱۸ آوریل ۱۹۵۵)، مردم اندونزی با فریاد «مصدق»، «مصدق» با هیئت نمایندگی سرافکننده ایران روبرو می شدند و در پاییز ۱۳۳۲، ژنرال نجیب در قاهره اعلام می کرد که «کمترین اثر جریانهای اخیر ایران در مورد مصر اینست که دیگر صلاح نیست نیروهای انگلیسی در ترعه سوئز باقی بمانند»^{۱۶۶} و می دانیسم که اثر بزرگتر تجربه مصدق در مصر، ملی کردن ترعه سوئز در زمان جمال عبدالناصر بود.

نهضت مصدق می بایست درهم شکسته شود تا ارتجاع ایران و استعمار جهان از خطر مصون بمانند. کینه به مصدق، کینه همه استعمارگران، ارتجاعیان و مستبدان به آزادیخواهان و ترقی طلبان ضد استعمار است. و از همین رو است که تا آن زمان که جامعه ای آزاد و مستقل و به دور از اردوگاهها و وابستگیها در ایران پایه ریزی نشود کینه مصدق همچنان در دل خود کامگان پایدار خواهد ماند. چرا که مصدق همچنان مسئله آفرین خواهد بود.

برخی از اهل سیاست تا هستند مسئله آفرینند و زمانی که نیستند به فراموشی سپرده می شوند. برخی دیگر زمانی که نیستند مسئله می آفرینند و نیستی آنهاست که هستی حکام را به لرزه می آورد. اما در میان اهل میارزه و سیاست، انگشت شماری هستند که هم در هستی و هم در نیستی خود مسئله آفرین می گردند. اینان کسانی هستند که مسائل دوران تاریخی جامعه خود را طرح می کنند و به رفع و حل آنها

برمی‌خیزند. و از همین رو تیز چه باشند و چه نباشند، تا زمانی که آن دوران تاریخی سپری نشده است، ایتان تیز همچنان خواهند بود. مصدق از زمره این کسان بود. او در دوران سلطه استعمار و انقیاد استعماری پنجه در پنجه استعمارگران انداخت و آزادی مردم را پشتوانه این مبارزه استقلال طلب دانست. تا زمانی که مبارزه با استعمار، مبارزه با سلطه اقتصاد جهانی و امپریالیسم دوام دارد و تا زمانی که مردمی برخوردار از آزادیها و حقوق دموکراتیک در این مبارزه مشارکت نمی‌یابند مصدق همچنان هست. وجدان معذب حکام خود کاعه است. شبحی است که ما را فرا گرفته. مصدق پناهگاه نیست، پشتوانه نیست، میراث نیست، رهنمود است، راه نیست، جهت است.

بهار و تابستان ۱۳۶۰

(علی همدانی)

<http://www.chebayadkard.com/>

پیشگفتار

راجع به رسیدگی

در

مرحله فرجامی به اتهام دکتر مصدق!

کدام رسیدگی؟

<http://www.chebayadkard.com/>

منت خدای را عزوجل که رحمتش شامل حالم گردید و مرا از گزند حاکم زمان که دکتر محمد مصدق را به بند کشید محفوظ داشت. سپاس بی حساب و بی پایان پروردگار را که خمیرمایه های کارم را از بگنبر و بیندهای ساواک برایم باقی گذاشت. حمد بی انتهی و سجده عبودیت خدای لاشریک را که تن عظیم را پایداری عظامی فرماید که کارهای ساخته و پرداخته ام را مجال می دهد که به تدریج عرضه و چشمان پرفروغ حقیقت جویان در تحسین از کارهایم مراجان دهد.

کارهایی که توفیق انجام آنها را یافته ام:

- ۱- یادداشتهای مربوط به «تقریرات دکتر مصدق در زندان» این ناچیز که به همت ایرج انتشار تنظیم شد و ۲۶ خرداد ۱۳۵۹ در ۱۸۰ صفحه قطع کوچک منتشر گردید.
- ۲- کتاب یکم شرح بازجویی - متن ادعانامه و جلسات محاکمه رسوا در دادگاه بدوی فوق العاده نظامی بدایتاً با دست اندرکاری کریم امامی، سپس به وسیله مؤسسه انتشاراتی نشر تاریخ ایران در دو جلد ۸۰۲ صفحه ای در سال ۱۳۶۳ منتشر گردید.
- ناگفته نگذارم که اختلالات در امکان تجدید چاپ - مشتاقان فراوان را در تحصیل کتاب عصبانی و ناراحت دارد تا توفیق تجدید چاپ پیش آید.
- ۳- کتاب دوم شرح جلسات محاکمه دکتر مصدق در دادگاه تجدیدنظر نظامی است که قرارداد چاپ و انتشار آن با شرکت سهامی انتشار در سال ۱۳۶۴ منعقد و در اواخر

سال ۱۳۶۵ در یک مجلد و در ۶۰۸ صفحه عرضه گردید.

۴- این کتاب که آن را کتاب سوّم نام نهاده‌ام مربوط است به رسیدگی به پرونده اتهامی! دکتر مصدّق در دیوانکشور که با تأیید احکام دادگاههای نظامی محکومیت دکتر مصدّق در سه دادگاه ایران! و به دست قضات ایرانی! را یکدست و کامل نمود!

در عنوان پیشگفتار آورده‌ام: کدام رسیدگی؟

جز اطاعت بلااراده دیوانکشور از حاکم زمان و عرض عبودیت؟!
 جز تیر خلاص بر قضا و استقلال قضائی؟!
 جز تجزیه حاکمان خائن و ظالم در خود کامگی به همه مقدّسات یک ملت در حدّ اعلیٰ و اجازه علم در لجام گنجهتگی با هزاران منکرات و معاصی.

دکتر مصدّق بهتر از همه اینان را می‌شناخت به اصطلاح فلزشان را می‌شناخت.

دکتر مصدّق نشانی از عدالت از این دیوان نمی‌دید.

دکتر مصدّق قضاوت عادلانه در اینان سراغ نداشت... و... و...

دکتر مصدّق به قضاوت دیوانکشور نشینان که رأی عادلانه! دهند دل نبسته بود.

اومی خواست همه مراحل را که در این مقولات وجود داشت بینماید و پیمود: او علیه قضات

صادرکننده رأی اعلام جرم کرده، تجدیدنظر خواست، یادآور اعاده دادرسی شد.

او برای همه کرسی نشینان دیوانکشور دخیل در کارش کرسی اتهام ساخت که تا

دنیاست کرمیهای مجرمیت و گناهکاری غیر بخشایششان از صفحات تاریخ محو

شنی نیست. همانگونه که کرسی خطاب به دکتر مصدّق در دیوان داور

بین المللی لاهه در دفاع از حقوق ایران سرافراز و استوار مانده و هر که در طول سالیان

دراز که از جلوس دکتر مصدّق در آن کرسی گذشته به تماشای آن دیوان زبده نشان

می‌دهند که اینجا جایگاه مقاومت و حق طلبی دکتر مصدّق است، نه امثال علاء و

داور و دکتر بشر که ظاهراً حق طلبی و عدالتخواهی در آنجا به خود گرفتند و

نتیجه اش ۳۴ سال تمدید قرار دادنفست و زنجیرهای اسارت بار محکومتر بر گردن

ملت ستمدیده ایران گردید.

فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ

برای دکتر مصدّق اگر مراحل دیگری هم از این نوع محاکم حتی وجود داشت، یا

خلق می‌شد دکتر مصدّق پاشنه کفشهای در برده از کودتای ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ را ور

می‌کشید و شتابان بدان سوری می‌آورد که نکند نسبت به بیان حق و حقیقت مربوط به ایران و ایرانی خبری باشد و ترک اولایی صورت گیرد. او می‌خواست شرف و حیثیت انسانی، آزادی و استقلال ایران و ایرانی تحقق یابد و به شهادت زندگی پرتلاش و پربرکتش این هدف را بدون غفلت دنبال کرد و از پای نشست. او می‌خواست عاقبت ساختار مشروطه پنجاه ساله را به دست وطن‌فروشان نشان دهد و ملت ایران را آگاه نماید و در این راه موفق بود.

کتاب چهارمی هم در درست تکمیل دارم که مربوط به رابطه و روابط عاطفی ماست که می‌خواهم شأن و جلال او را با قلمی شکسته و زبانی الکن در خورد درک و شعور و فهم خود و نمی‌دانم با چه عباراتی وصف او می‌گویم — او — ای را که فوق وصف و تعریف است. همانطور که در یکی از مآلیقاتم آورده‌ام و نمی‌دانم کجای کدام کتاب است، صاحبان اندیشه و صاحبان درد را باید که با مطالعه رفتن گفتار، اعمال، کردار و پروازات همه جانبه، دکتر مصدق را چنانکه بوده بشناسند و بشناسانند، هر چند که گما هو حقه نتوانند. این پیشگفتار را با خوانندگان ورق می‌زیم و میثات اعمال دیوانگشور و صدرنشینان قضا در مورد دکتر مصدق را با هم می‌خوانیم.

<http://www.chebayadkard.com/>

مقدمه

آنکس که ز شهر آشنایی است
داند که متاع ما کجایی است
نظامی گنجوی

مرحله فرجامی

در مقدمه کتاب دوم حال و هوای زمان حفاصل دو دادگاه بدوی فوق العاده نظامی و دادگاه تجدید نظر نظامی را در طول مدت رسیدگی در دادگاه اخیرالذکر از حیث:
— وضع خاص و مشخصه دادگاههای نظامی و مأموریت دادگاه تجدید نظر نظامی،
— عمده حوادث و وقایع و جو زمانه در آن زمان،
— تجدید روابط ملتسمانه دولت ایران و شتابان دولت انگلیس،
— مقدمات و گسترده فعالیت در پیاده کردن قرارداد کنسرسیوم نفت،
— شتاب در تهیه مقدمات و انجام انتخابات مجلسین شورا و سنا و انعقاد منطین. با ذکر
خبرهایی! از کرسی نشینانی چند و مشخصات لازم برای کرسی نشینی،
— نگرانی دکتر مصدق از عدم قبول فرجامخواهی از طرف شاه^۱.
مقارن این ایام بود که کورکس های نفتی با دندانها و چنگال های نیز کرده در کندن قطعات
درشتتر و بیشتری از تن تجدیده ملت ایران بر یکدیگر پیشی می گرفتند. عمال خائن با

۱- دادگاه تجدید نظر نظامی در رسیدگی به اتهامات دکتر محمد مصدق و سرتیپ تقی ریاحی ۱۹ فروردین ماه ۱۳۳۳ تشکیل شد. ۲۲ اردیبهشت ماه ۱۳۳۳ رأی دادگاه بدوی سه سال حبس مجرد دکتر محمد مصدق را تأیید و محکومیت دو سال حبس با کار مشهم و دیف ۴ سرتیپ تقی ریاحی به سه ساله از دو سال محکومیت اولیه زیادتی گرفت و فرجامخواهی اش نیز از طرف شاه پذیرفته نشد.
فرجامخواهی دکتر مصدق مورد قبول واقع شد و سرتیپ حسین قیومده در مصاحبه خود با مخبر روزنامه اطلاعات در تاریخ سه ام اردیبهشت ماه ۱۳۳۳ قبول فرجامخواهی از طرف شاه را اعلام داشت. روزنامه اطلاعات شماره ۸۴۸۷ -

ششاسنامه‌های ایرانی، نفت: این هدیه الهی متعلق به مردم ایران را در طبق نوکرانه و خیانت‌کارانه نهاده، راکع و ساجد با شتابی هر چه تمام‌تر به بازگاہ یزیدی آینه‌هاور و ایدن و دیگر لاشخوران تقدیم کردند و از صدر تا ذیل به این نوکریها و خیانت‌های خود سبقت می‌گرفتند و می‌بالیدند.

دکتر مصدق در جراید و مجلات گوشه‌هایی از جریانات مهتم روز را از آمدن نفتخواران تا حدی که اجازه انتشار داده بودند در زندان مطالعه کرده بود.

هیئت نمایندگی ایران مأمور مذاکره با یغماگران نفتی وزن شعری بودند و دکور نمایش، در نمایشنامه‌ای که هیئت ایرانی در سناریوی تنظیمی آنان و موافقت شده بین خود نفتخواران^۱، اجازه نداشتند راجع به کم کردن یا زیاد کردن یک حرف واو هم ۲ فضولی کنند و می‌بایستی به همان صورتی که نوشته اند به نمایش درآید. و درآید.

گرمی نشینان مجلسین در موافق گویی با قرارداد یا مخالف خوانی بدان هیئت نمایندگی ایران در قضیه نفت برای تکمیل صحنه بودند؟ و اوزان شعر.

سرکوب مخالفان در نهایت شدت بود. هیئت حاکمه همچون سگ‌های که هر جاندار یا بی‌جان در سر راه خود بیند یا به او رسد نیش زهرا گین خود را فرو ببرد، آحاد مردم را از هر صنف و طبقه و دسته و جمعیت دستگیر و روانه زندانها می‌نمودند.

زندانیهای شهر تهران لبریز و سرریز شدند و به زندانهای ولایات و قلعه قلک الافلاک خرم آباد لرستان و جزیره متروک خارک آن زمان روی آوردند و دسته دسته زندانی فرستادند. عده‌ای از نخبگان مردم تهران و سرشناس ترین استادان دانشگاه تهران را به علت اعتراض و مخالفت با ورود کنسرسیوم در ماجرا و اظهار نظر راجع به مضرات قرارداد منتظر خدمت کرده و از حریم مقدس دانشگاه تهران بیرون راندند.

دکتر مصدق در تنظیم لوایح فرجامی با مطالعه اعلامیه ۱۴ مردادماه ۱۳۳۳ هیئت نمایندگی ایران مربوط به قرارداد کنسرسیوم نفت این فاجعه را از نظر دور نداشته و در فصل سوم از دفاعیات و لوایح فرجامی تحت عنوان:

دفاع از دولت دکتر مصدق

به تاریخ هشتم شهریور ۱۳۳۳ اعتراض خود را ارائه می‌دهد. این لایحه را دکتر مصدق در فصل سوم به فصول اول و دوم لایحه اش از حیث تسلیم به دیوان کشور تقدیم داده و لایحه منقح دفاع از

۲- ضمیمه.

۳- دوما بین خود نفتخواران بود در مقدار سه‌تیه.

دولت دکتر مصدق را به وکلای خود می‌دهد که به دیوانکشور تسلیم نمایند و آنان چنان می‌کنند که دکتر مصدق می‌خواسته است.

ضمیمه

مرحوم اللهیار صالح از نیمه دوم سال ۱۳۳۱ عهده‌دار سفارت ایران در آمریکا بود تا کودتای ننگین ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ که بلافاصله استعفای خود را از شغل سفارت به حکومت کودتا فرستاد سفارت را به آقای آهنین کاردار سفارت تحویل داد و تقاضای هزینه سفر برای مراجعت کرد. شاه (یعنی حکومت کودتا) به طرق مختلف اصرار داشتند تا تعیین جانشین شغلش را رها نکند. دست‌گاه حکومتی آمریکا به خصوص آلن دالس وزیر خارجه آمریکا (از نظر سیاسی) مایل بود و اظهار تمایل کرده بود که اللهیار صالح تا تعیین سفیر کبیر جدید باقی بماند او قبول نکرده بود.^۱

در مورد پیام رئیس جمهور آمریکا به دکتر مصدق که ۱۲ تیرماه ۱۳۳۲ به وسیله کاردار سفارت آمریکا تسلیم دولت شده بود برایم تعریف کرد که پیام آیزنهاور در قبال طلب کمک اقتصادی دکتر مصدق از دولت آمریکا بود در این پیام خلاصه مطلب این بود که با دولت متحد انگلستان در مورد غرامت به توافق برسید. اگر آمریکا بخواهد از طرق اقتصادی به ایران کمک کند در حق مؤدیان مالیاتی آمریکا شرط انصاف را رعایت نکرده است.^۲

اللهیار خان گفت از دفتر آیزنهاور وقت ملاقات خواستم — به ملاقاتش رفتم در نهایت تأثر در حد گریه به او گفتم:

۱ — در قبال ابراز تمایل و اصرار وزارت خارجه آمریکا به ادامه کار تا تعیین تکلیف عرض او از اللهیار خان پرسیدم چگونه اشتغال کرده و این پیشنهاد را رد کردید؟ گفت من به آنها حالی کردم چگونه می‌توانستم با اعتقاد به اصالت حقیقت دکتر مصدق که بارها پله‌های وزارت خارجه را پیموده‌ام و راجع به وضع ایران مذاکره کردم — حالا همین پله‌ها را بالا باین کنم و از حکومت مغز کودتا که ماهیت گرداننده گانش را می‌شناسم جانبداری کنم —

۲ — راجع شود به صفحات ۶۵۷ - ۶۵۹ پنجاه ساله نفت ایران نگارش مصطفی فاتح که در واقع تهدید دکتر مصدق بوده است.

پرزیدنت من نه به عنوان نماینده سیاسی ایران در مملکت شما هستم بلکه به نمایندگی یک ملت زجر کشیده استعمارزده و استعمار شده ایران با شما صحبت می‌کنم. با اعتقاد به سوابق آزادیخواهی ملت آمریکا^۳ از پرزیدنت گله مندم که چگونه بر خود هموار نمودید که اعلامیه چرچیل نخست وزیر بزرگترین کشور استعماری دنیا را تأیید کنید و صحنه گذارید.

آیزنهاور به من نزدیک شد دست روی شانه ام گذاشت قیافه مهربان در عین حال متأثر بر خود گرفته، گفت:

اگر اظهاراتی که می‌کنم بازگو کنی و به جراید برسد رسماً تکذیب خواهم کرد، من حرف شما را تأیید می‌کنم ولی بنابه قراردادهایی که با دولت انگلیس داریم مکلفیم در امور ایران نظرات دولت انگلیس را بپذیریم و تبعیت کنیم.^۴

... هستم بلکه به ...

... چگونه بر خود ...

... در عین حال

... خواهم کرده، من ...

<http://www.chebayadkard.com/>

روال کار در دیوان کشور

در مورد فرجامخواهی از احکام جزایی از دیوان کشور قاعده بر این جاری است که فرجامخواه یا وکلای فرجامخواهان لوایح اعتراضی نسبت به خدشه های وارده به آراء (به نظر خود) را به دفتر جزایی دیوان کشور تسلیم می کنند. دفتر مرقوم نیز از نظر تاریخ ورود لایحه که مبنای تاریخ ارجاع هم می شود در دفاتر مربوطه با تمام مشخصات ثبت می کند.

رئیس دیوان عالی کشور یا نماینده اش پرونده های وارده را بر حسب تاریخ ورود لایحه بین شعب کیفری تقسیم و به اصطلاح قضائی ارجاع می کند^۱.

نوبت رسیدگی در هر شعبه بستگی به تعداد پرونده ها، وقت و پشتکار قضات شعبه و خیلی چیزهای دیگر دارد که من همه را نمی دانم.

وقت رسیدگی می رسد، حکم صادر می گردد، حکم ماشین می شود، امضا می گردد، و به فرجامخواننده ابلاغ و اجرا می شود^۲.

صاحبان درد (فرجامخواه) یا وکیل و وکلای آنان برای وقوف از شروع سرنوشت خویش به دفتر دیوان کشور مراجعه می کنند. پاسخ کارمندان دفتری قسمت جزایی دیوان کشور از این قبیل است^۳.

- پرونده از حیث لایحه و ضمایم تکمیل نیست.
- دادگستری یک ماه تعطیلات تابستانی دارد، ارجاع می ماند به بعد از تعطیلات.
- از دادگاه صادر کننده حکم پرونده را خواسته ایم هنوز نرسانیده شما هم تعقیب کنید بفرستند ما هم پیرو می زنیم.
- هنوز شعبه پرونده معین نشده آقای ... (منظور قاضی مأمور ارجاع پرونده ها به شعب است) در مرخصی است آخر هفته می آید.

۱- همه ارجاعات به شعبه به سادگی صورت نمی گیرد. پرونده مخصوص و بودار از غربالها نگلخته به شعبه رجوع نمی گردد.

۲- اعاده دادوسی هم مرحله دیگری است که استثنائاً به ندر می رسد.

۳- در صورتیکه کارمند به پرونده مراجعه کند.

- پس از تعیین شدن شعبه و مراجعه ارباب رجوع جوابها از مدیران دفتر شعبه از این رقم اند:
- رسیدگی در شعبه یکی دو سال کار دارد.
 - سال دیگر همین وقت سری بزنید.
 - بنظرم هفت، هشت ماه دیگر نوبت رسیدگی پرونده شما برسد.
 - همین هفته ها نوبت فرستادن پرونده به شعبه است.
 - پرونده یک ماه است به شعبه رفته، دو ماه دیگر طول می کشد تا احتمالاً رأی بدهند. . .

از این حرفها و حدیثها و دور سرگرداندن‌ها...!

نه دکتر مصدق از آن نوع فرجامخواهان معمولی و آرام و سر به راه تسلیم به قضا، زنانو به بغل زده در انتظار سرنوشت تشنه بود. و نه دیوانکشور از موضوع قدرتمندی خیالی! توان داشت که روش همیشگی خود را که رویه تمام می‌نهاد با فراغ یال دنبال کند و از انتقاد اعتراض پایی قانونی و پرخاشش دکتر مصدق مصون ماند.

لوايح هشتم و چهاردهم شهریور ماه ۱۳۳۳ دکتر مصدق در اعتراض به آراء دادگاه‌های نظامی که بعداً به طور مشروح خواهد آمد، در عرف دیوانکشور برای تصمیم گیری شعبه‌ای از دیوانکشور می‌توانست کافی باشد ولی دکتر مصدقی که از هر نوشته مطبوعات، از هر مصاحبه مقام مطلع! (که حرف دهن دولتیان بود) و مندرجات روزنامه‌ها مطالبی راجع به خود و کار خود می‌خواند از آن نمی‌گذشت؛ مسئله را دنبال می‌نمود - جدأ پیگیری می‌نمود، لایحه می‌نوشت. دکتر مصدق همه ارکان قضایی دیوانکشور را از کانال دادستانی ارتش همچون رئیس دیوانکشور و وزیرای دادگستری را زیر سؤال قرار می‌داد. از مرتیبا آزموده سرلشکر شده در جواب نامه‌هایش نامه‌های تندى به نسبت دکتر مصدق می‌رמיד.

دکتر مصدق جوابهای تندتر، شکننده و رسواکننده تحویل آزموده می‌داد ولی مشکى به قانون و منطقی و در نهایت نزاکت.

دکتر مصدق قطع متوالی برق در زندانش را در لشکر ۲ زرهي مستحک قرار می‌داد. یک بار به سرهنگ فرخ‌نیا که فرمانده پادگان و محافظش بود یادآوری کرد و نتیجه نگرفت که به خرج خود میم کشی کند. بار دیگر از مرتیبا تیمور بختیار سرزندانبان و فرمانده لشکر ۲ زرهي و فرماندار نظامی تهران با سایه تاریکش بر روی مردم تهران که بعد هم سازمان دهنده ساواک جهنمی شد... و خیلی چیزها و اوهای ظالمانه دیگر! اجازه خواست که کرسی بگذارد و برای خاکه زغال ریختن طلب جا کرد.

به یک وزیر دادگستری نایساماتی‌های قانونی در کارش را می‌نوشت برای اینکه